بسم الله الرحمن الرحیم

حقیقت در پرتو ولایت

مؤلف: حاج فرهاد ملاامینی

انتشارات پیام کتاب

انتشارات پیام کتاب

حقیقت در پرتو ولایت

ناشر: پیام کتاب

مؤلف : حاج فرهاد ملا امینی

اجرای رایانه‌ای : مصطفی خسروآبادی

چاپ اول : ۱۳۹۰

تیراژ : ۵۰۰۰ جلد

چاپخانه : قدیانی

سرشناسه : ملا امینی، فرهاد
عنوان قراردادی : دعای ندبه .شرح
عنوان و نام پدیدآور : حقیقت در پرتو ولایت /مولف فرهاد ملامینی.
مشخصات نشر : تهران: پیام کتاب، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۰۶ص.
شابک : ۶-۲۰-۵۵۷۳-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : دعای ندبه -- نقد و تفسیر
رده بندی کنگره : BP۲۶۹/۷۰۴۲۲ /م۷۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴
شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۷۰۷۵۰

تهران- خیابان جمهوری اسلامی - بین میدان بهارستان و استقلال- کوچه شهید مظفری- بن‌بست یکم- پلاک ۲
کدپستی: ۱۱۴۶۸۱۳۴۱۵
www.payambooks.com
تلفن: ۳۳۹۰۵۵۱۵ -۳۳۹۳۶۲۹۴ نمابر:۳۳۹۳۵۷۶۱

فهرست مطالب

مقدمه	۵
نگرش شیعه	۷
قضا و قدر در دعای ندبه	۹
عصمت و امامت	۱۳
روح دین چیست؟	۲۲
دیدگاه در باب اجرا در مورد پیامبر اکرم ﷺ	۲۶
رسالت پیامبر اکرم ﷺ	۳۰
شروع انحراف	۳۵
در بیان «مَن کُنتُ مُولا فَعلیٌ مُولاه و ...»	۴۲
در بیان «اَحَلَ لَهُ مِن مَسجِدِه ما حَلَّ لَهُ و ...»	۴۵
در باب «اَنَا مَدینَهُ العِلم وَ عَلیُ بابُها و ...»	۴۶
در بیان «قالَ اَنتَ اَخی وَ وَصی وَ وارِثی و ...»	۴۶
در بیان «وَ اَنتَ غداً عَلَی الحَوضِ خَلیفَتی و ...»	۴۷
در بیان «وَ شیعَتُکَ عَلی مَنابِرَ مِن نُور و ...»	۴۸
در بیان «وَ لَو لا اَنتَ یا عَلی لَم یَعرِفُ و ...»	۵۱
در بیان «لا یَسبَقُ بِقَرابَه فی رَحِم و ...»	۵۵
در بیان «وَ یُقاتِلُ عَلَی التَاویل وَ لا تَاخُذُهُ و ...»	۵۹
در بیان «فاضَیتُ عَلَی عَداوَتِه و ...»	۶۲
در بیان «فِی الهادینَ بَعدَ الهادین و ...»	۶۷
در بیان «وَ سُبحانَ رَبَّنا اِن کانَ وَعدُ رَبَّنا و ...»	۷۱
در بیان «فَعَلَی الاَطایب مِن اَهلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ و ...»	۷۲
در بیان «اَینَ الحَسَنُ اَینَ الحُسَین اَینَ اَبناءُ الحُسَین و ...»	۷۵
در بیان «اَینَ بَقیهُ اللهِ الَّتی لا تُخلوُ مِنَ العِترَهِ الهادِیه و ...»	۷۸
در بیان «اَینَ جامِعُ الکَلِمَهِ عَلَی التَقوی و ...»	۹۵
فهرست منابع	۱۰۴

بسمه تعالی

مقدمه: سپاس خدای عزوجل را شایسته است که تمامی مخلوقات را بیافرید و تمامی آنان را به‌واسطه توانایی خود راهنمائی و ارشاد فرمود و برای نوع بشر، پیامبران فراوان گسیل داشت تا راه را روشن‌تر و سریع‌تر دیده و طی نمایند و مسلمین را مفتخر به رسالت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی ﷺ نمود و شیعیان را به ولایت علی مرتضی علیه‌السلام سرافراز فرمود و ما را که احقر از احبای این خاندان با کرامتیم را به زمان غیبت مبتلا فرمود و خورشید پس ابر، مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) را بر ما حجتی مدام و امامی تمام قرار داد. باشد تا شاکر درگاه ایزدی و لطف محمدی ﷺ و عنایت مرتضوی علیه‌السلام و نگاه مهدوی علیه‌السلام باشیم.

دعای پر فیض ندبه که منقول از امام معصوم علیه‌السلام است دارای نکاتی فراوان با

گرایش کلامی است که استدلالاتی در خور را برای اثبات امامت ائمه طاهرین علیهم صلوات الله اجمعین در خود دارد و ما به عنوان کمترین آستان ملک پاسبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان طیبین و طاهرین برآن شدیم که پیرامون این دعای شریف سخنانی چند را با اتکا به آیات قرآن کریم و احادیث شریف و البته با استعانت از ذات قدسی پروردگار جل جلاله و امید به عنایت حضرات معصومین علیهم السلام بیان داریم. امید است این بضاعت مزجات مورد قبول خداوند منان واقع شود و به این حقیر سراپا تقصیر این اجازت داده شود تا یکی از کوچک مدافعان این خاندان سراسر نور قرار گیرم.

والسلام

احقر من احباء امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام

فرهاد ملا امینی ۸/ مرداد / ۱۳۸۹ هـ ش

برابر با ۱۸/ شعبان المعظم / ۱۴۳۱ هـ ق

نگرش شیعه

شـیعه به عنوان مکتبی فعال همیشـه نگرشی خاص نسـبت به موضوعات پیرامون خود دارد و هرگز به اجتماع بی‌تفاوت نیسـت که البته این مسـئله دستور اکید دین مبین و شریعت محمدی ﷺ نیز می‌باشد که قرآن کریم می‌فرماید: «بگو به شـما یک توصیه‌ی بسیار مهم می‌کنم و آن این است که یکـی یکی یـا دو تا دو تا در راه خدا قیام کنیـد.»[1] از این آیه چه نکته‌ای را می‌توانیم برداشـت کنیم؟ جز، این مسئله است که اسلام رکود را نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند که مسـلمانان در برابـر بی‌عدالتی‌ها و کج روی‌ها بی‌تفاوت باشند؛ پس مسلمانان باید در همه‌ی احوال در فکر زدودن ناپاکی‌ها از سطح

۱- آیه ۴۶ سوره سباء

عالم باشـــند حال این ناپاکی در روی دریا باشـــد یا خشکی یا نه، فراتر از این مسائل، ناپاکی و جهالت در دل مردم رخنه کرده باشد. در هر صورت شخص مســلمان موظف است اقدامی انجام دهد تا با این اقدام هم خود به جایگاهی از کمال برســد و هم همنوعان و هم‌کیشان خود را تعالی دهد؛ در این میان اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به‌عنوان انسان‌های کامل و متاله حقیقی، که در برهان، عرفان، قرآن در عالی‌ترین مراتب هســتند. هرکدام با بصریت الهی خود راهی را برای وصول به آن معنا که چیزی جز تعالی خود و دیگران نبود طی کرده‌اند و طریقی را متناســب به آن موقعیت مکانی و زمانی که ایشـــان و مردم هم‌عصرشـــان در آن قرار داشتند برگزیدند که بتوانند بیشتر راهگشا باشــند. دعا و خواندن مناجات و بیان حقایق در غالب آن نیز یکی از همین راهکارهاســت که بسیار مؤثر واقع شده اســت و این خود زیبایی را بر جمال نورانی مکتب تشـیع می‌افزاید. زیرا در این طریــق حقانی، صرفا دعا خوانده نمی‌شود که بهره معنوی از آن نصیب شود بلکه دعا محلی می‌شود برای بیان حقایق تاریخ و دفاع از ارزش‌ها. مسئله مهدویت که درآن شیعه و سنی اتفاق نظر دارند مقوله‌ای اســت که تمام جامعه‌ی بشــری را به پیش می‌خواند زیرا موعودگرایی یعنی رهسپارشدن به سوی جامعه‌ای ایده‌آل در تمامی زمینه‌ها اما فهم موعود، شناخت او و چگونگی برقرارکردن ارتباط با او مسئله‌ای است که باید بسیار مورد توجه و مداقه قرار گیرد زیرا جهان امروز با توجه به بحران معنویت که با آن روبروســـت دچار مشـــکلات عدیده‌ای چـــون فرق الحادی،

عرفان‌های قلابی و در کل داروهای ناسالم و تاریخ گذشته‌ای است که شیادان برای رسیدن به منویات پلید خود آن‌ها را به دل‌های تشنگان معنویت عرضه کرده‌اند غافل از این مطلب که روح انسـان هـر غذایی را نمی‌پذیرد و هضم نمی‌کند. از این رهگذر است که هر روز کلاف سردرگم روح و جان جامعه‌ی بشری بیشتر به هم گره می‌خورد. داروی جان قطعاً در دست صانع جان است و آنکه این مَفَر را برای بشـر خواهد گشـود کسـی جز ولی خدا و امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) نخواهد بود. اما مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) موجود شـخصی خود پرچم‌دار تفکری ناب است و در عین حال مبیّن و عامل آن.

قضا و قدر در دعای ندبه

شـیعه به عنوان مکتبی الهی قضا و قدر را به گونه‌ای خاص مورد توجه قرار می‌دهد و این مسـئله را با جبر اختیار نزدیک می‌داند. برای روشـن شـدن مسـئله ما ابتدا به صورت مختصر جبر و اختیار را توضیح می‌دهیم و بعد به قضا و قدر می‌پردازیم.

امـام صادق علیه‌السلام در مورد جبر و اختیـار می‌فرمایند:« نه جبر مطلق حاکم است و نه اختیار مطلق بلکه امر چیزی بین این دو.» یعنی ما در زندگی خود با هر دوی این‌ها دسـت و پنجه نرم می‌کنیم زیـرا هر کدام بر دیگری تأثیر می‌گذارد. نمی‌خواهیم در بحث جبر و اختیار غرق شـویم ولی برای روشـن شـدن ذهن مطلب را با مثالی بیان می‌کنیم. شما جبراً در خانواده‌ای به دنیا آمده‌اید ولی اختیاراً می‌توانید با پدر و مادر خود مهربان و یا تندخو باشـید.

در اثر این عمل اختیاری شما، فرزندتان با شما به‌نوعی خاص برخورد خواهد کرد. پس همه جا اجبار در کار نیســت و در عین حال همیشــه اختیار وجود ندارد. برای مثال مرگ حتمی و غیر حتمی، مرگ حتمی قضاء ایست که از آن راه گریزی نیست اما مرگ غیر حتمی که قبل از به پایان رسیدن عمر شخص ممکن اســت برای او اتفاق افتد، امری است که در اختیار شخص است یعنی فردی با قطع رحم موجب می‌شود تا آن اجل غیر حتمی برایش اتفاق بیفتد و زودتر از موعد بمیرد و نتواند از فرصت‌های زندگی‌اش به درســتی استفاده کند یا با صدقه دادن موجب می‌شود تا مثلا این قطع رحمی که انجام داده و موجب شده تا اجلی غیر حتمی برایش حادث شود پیش از اصابت به او از وی رد شود. البته شایان توجه است این سخن به معنای این نیست که دو عمل بیان شده یعنی قطع رحم و صدقه دادن جایگزین یکدیگر هستند بلکه مراد این اســت که قضاء غیر حتمی مانند اجل معلق قابل برگشت و قضاء حتمی مانند مرگ حتمی غیر قابل بازگشت و تغییر است.

ولی آنچه در دعای شریف مورد توجه است حمدی است که انجام می‌پذیرد. حمدی اســت برای تمامی مســائل یعنی مقام رضا و تسلیم، نه به نحوی که انســان خوبی را به خود نســبت دهد و اگر بلائی به او رســید از خدا بداند. خداوند رحمان می‌فرماید: «اگر به بنده خوبی شــود می‌گوید خدا او را اکرام کرد و اگر سختی به او برسد می‌گوید خدا به من اهانت کرد.»[1]

۱- آیات ۱۵و۱۶ سوره فجر

غافــل از این نکته که هر دوی این افعال (خیر و شــر ظاهری) هر دو ابتلا و قضاء الهی هستند و بشر فقط باید با تمامی توان و توکل خود از خدا بخواهد تــا او را در هــر دو نوع امتحان یعنی امتحان در ثروت و یا تنگدســتی یاری دهد. اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام که در دعا به آن‌ها اشاره شده است مثال خوبی هستند برای عمل به این مسئله زیرا در هر دو حال با بالاترین اخلاص فقط و فقط به بندگی توجه می‌کردند و بس و همین مســئله موجب شــد تا خداوند آنها را برای دین خود و ذات خود خالص گرداینده و امر ابلاغ دین و همچنین ارشاد مردم که همان مرتبه‌ی عالی امامت است به ایشان اعطا شود و ایشان با رفتار خود، با علم خود و... نشان دادند که واقعاً واجد چنین مقامی هستند. «اَللهُ اَعلَمُ حَیثَ یَجعَلُ رِسالَتِه. خدا بهتر می‌داند در کجا رسالت خود را قرار دهد.»[1] اما ســایر انبیاء نیز در حد ظرف وجودی خود از این ودیعه‌ی الهی برخوردار بودند. در دعای شــریفه بیان شــده که خدا این افراد را برای امور خودش یعنی بر عهده گرفتن امور رســالت و ارشاد مردم در نظر گرفته است و از آن‌ها پیمان گرفته که در مقابل لذائذ دنیایی خود را نبازند و آن‌ها نیز برای تحقق این عهد آماده شده‌اند و خدا با علم کامل خود به این مسئله آگاه بود که آن‌ها این وظیفه را انجام خواهند داد. به‌همین دلیل خداوند قرآن را پیش از ســایرین به آن‌ها آموزش داد و آن‌ها این تعلیم را وســیله‌ای برای دخول در بهشــت یعنی رسیدن به ســر منزل مقصود قرار دادند. قرآن کریم

۱- آیه ۱۲۴ سوره انعام

تصریح دارد که ابتدا ما انســان را یاد دادیم و ســپس او را خلق کردیم و به او بیــان را آموختیم. حال اگر این مســاله را بازکاوی کنیم خواهیم دید که اگر موجودی معدوم باشــد یعنی پیش از آنکه تمام مراحل وجودی خود را برای تبدیل شــدن به موجودی به نام انســان تکمیل کند دارای موجودیتی بوده، اما به معنای واقعی کلام انســان نبوده است. هر چند پتانسیل انسان بودن را داشــته است. مســئله‌ی مذکور را آیه‌ای دیگر از قرآن تأیید می‌کند جائی‌که می‌فرماید:«وَیَسَّرنَ القُرآنَ لِلذِّکر» یعنی قرآن را برای تذکر فرستادیم. خوب تذکر و تکرار برای کسی مفید به فایده است که آن شخص اصل ماجرا را بداند و فقط بخواهد موضوع را دوره کند. پس آنچه به عنوان قرآن نازل شده است اصل آن در درون لوح وجودی ما حک شــده است. به‌همین خاطر، فطرت ما آنچه در قرآن بیان شده است را تصدیق می‌کند البته به شرط سلامت فطرت. زیرا رسول مکرم اسلام ﷺ می‌فرمایند:«خداوند تمامی کودکان را بر فطرت اســلام خلق می‌کند.» پس در مرحله‌ای که انســان کامل (به معنای داشتن روح و جسد) نبودیم و فقط روح بودیم تحت تعلیم قرار گرفته‌ایم حال سؤال اینجاست که معلمان این تعلیم چه کسانی بودند؟

خداوند متعال به‌عنوان اصلی‌ترین مؤثر در وجود و در واقع یگانه در وجود در این آموزش نیز یگانه است. اما خداوند متعال بر طبق نظام تکوین خود برای تمامــی کارهای خود قوانین و نظاماتی در نظر می‌گیرد که نشــانه‌ی حکمت الهی است. یعنی او می‌تواند اراده کند و اراده انجام شود بدون ثانیه‌ای تأخیر.

لیکن اینطور نیســـت مثلاً خدا می‌تواند بدون هیـــچ پدر و مادری فرزندی را بوجود بیاورد اما این کار را نمی‌کند. یعنی برای حفظ نظامات جهان آفرینش خلقت انســـان را با اراده، تنظیم و مشیت خود و با توجه به علت ناقصه‌ای به نام پدر و مادر بوجود می‌آورد. این امرِ آموزش نیز چنین اســـت ولی اگر خدا بخواهد آموزش عده‌ای را به کســـی یا کســـانی واگذار نماید آن اشخاص چه افرادی خواهند بود؟

عصمت و امامت

ملائکـــه در قدم اول با خداوند موافق نبودند ولی مورد خلقت انســـان و پس از آنکه آدم اســـماء را آموخت وآن‌ها از یاد گرفتن اسماء عاجز بودند و انسان اســـماء را بـــه ملائکه یـــاد داد برتری آدم بـــر ملائکه اثبات شـــد پس ملائکه نمی‌توانند واسطه‌ی چنین فیضی باشند. به عقیده‌ی امامیه این افراد کسانی جز ذوات مقـــدس اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام شـــخص دیگری نمی‌تواند باشد. مسئله‌ی برتری رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل‌بیت طاهرین ایشان علیهم‌السلام در مســـئله‌ی عروج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشخص اســـت که جبرئیل به عنوان رئیس الملائکـــه توان یاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در درجات بســـیار رفیع نداشـــته و چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ســـلک بشـــر خارج نیســـت و ملائکه هم در درجـــه رفیع‌تر از جبرائیل نداریم پس ملک نمی‌تواند مربی انسان باشد. خوب حال چگونه است که عده‌ای از ارواح خاص مربی ســـایر ارواح بشـــر شده‌اند؟ از فرد حکیم بعید است که کسی را بر کسی بدون علت رجحان دهد و از دلایلی که می‌توان بر

این امر یعنی معلم بودن اهل‌بیت علیهم‌السلام و متعلم بودن ما تبین نمود. این است کـه خداوند از تمامی ارواح برای خدایی خود اقرار می‌گرفت. این ارواح طیبه زودتـر و با اخلاص‌تر قدم در پیش نهاده و اقرار بـه بندگی خداوند کردند و دلیل ما بر این مدعا عملکرد این بزرگواران در دنیا برای حراست همه جانبه از دین است که در واقع اجرای همان مأموریت خطیر می‌باشد. با این شرایط و پیشگامی این اشخاص، ایشان خود را برای اینکه خداوند آن‌ها را برای خود خالص گرداند، مسئولیت آموزش درآن دوران (عالم ذر) را به آن‌ها داد و هم چنین امر تذکر در این جهان را. یعنی آنان با آن فعل خود، سـعه‌ی وجودی را در درون خویـش بوجود آوردند و سـعه‌ی وجودی را گسـترش دادند که خداوند آن‌ها را برای خود خالص گرداند. خداوند به‌دلیل کمال مطلق بودنش افعالی را که انجام می‌دهد بدون کم و کاسـتی و بدون نقصان است پس اگر کسـی را از هوای نفس و از خویشـتن خالص کرد و به خود متوجه گردانید این شـخص هرگز منحرف نخواهد شد و شـیطان به درون او راهی نخواهد داشت که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: شیطان گفت: «به عزت و جلالم سـوگند که تمام بندگان را گمراه خواهم کرد مگر کسانی که مُخلَّص هستند» یعنی تو آن‌ها را برای خود خالص گردانیدی یعنی به آن‌ها عصمت دادی. پس پیامبران به عنوان راهنمایان بشر دارای عصمت و طهارت هستند زیرا با نداشتن عصمت از رسالت آن‌ها نقص غرض می‌شود و اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارای عصمت کبری می‌باشـند، به‌دلیل همین عصمت کبری

اســت که به حقایق کتاب خدا دسترســی دارند زیرا خداوند می‌فرماید: «لا یَمُسُّهُ اِلَا المُطَهَّرُون»[۱] یعنی دست بی وضو و طهارت نباید به قرآن رساند. اما در بطنی دیگر، به معنای والای قرآن کسی جز مطهرون دست پیدا نمی‌کنند و در قرآن، خود، مطهرون را معرفی می‌کند: «همانا خدا اراده کرد که شــما اهل‌بیت علیهم‌السلام را از هرگونه آلودگی و ناپاکی دور کند و پاک نماید.»[۲]

با مقدماتی که بیان شــد، لزوم عصمت مشخص می‌شود. اما دلایلی که برای عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام از قرآن و حدیث نقل می‌شود فراوان است که بعضی از این آیات و احادیث در دعای شــریف مورد اشاره است که در ادامه به تبیین آیات و روایات خواهیم پرداخت. آیه ۳۳ ســوره احزاب ســی و سومین سوره از قــرآن کریم آمده اســت که دلالت بر عصمــت اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌نماید. این آیه شــریفه با (اِنَّما) آغاز می‌شــود که از ادات حصر اســت و مفهومی را برای کسانی که بعد از آن قرار می‌گیرند محصور می‌کند. یعنی خداوند اراده کرده که «فقط» شــما اهل‌بیت علیهم‌السلام را از هر گونه نا پاکی پاک کند. یعنی این یک اراده‌ای نیســت که عام برای تمامی مردم باشــد بلکه اراده‌ای مخصوص برای عده‌ای خاص اســت که خداوند آن‌ها را با نام اهل‌بیت معرفی کرده است که نســبت به آن‌ها نظری خاص دارد. این آیه با داشتن تاکیداتی فراوان در لفظ و معنا که نشــانگر اراده‌ی حتمی خداوند است، دلیلی است روشن بر عصمت

۱- آیه ۷۹ سوره واقعه

۲- آیه ۳۳ سوره احزاب

امامان شیعه و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، ولی عده‌ای این قول را نمی‌پذیرند و می‌گویند اهل‌بیت فقط خمســه طیبه و ۹ فرزند از فرزندان امام حسین علیه السلام نیســتند و تمامی اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شامل می‌شوند که باید این مسئله را مورد توجه قرار دهیم. آیات هم جوار این آیه‌ی شریفه در مورد تذکر به زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اســت. یعنی چگونگی رفتار را به آن‌ها می‌آموزد و احکامی را برای آن‌ها و نســبت به آن‌ها بیــان می‌دارد که با ضمیر «کن» و امثال آن که مربوط به جمع مؤنث اســت بیان شــده است در حالی که آیه‌ی تطهیر با «کم» جمع بســته شده است که مربوط است به جمع مذکر و هرگز درست نیســت که خداوند اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با این ضمیر یعنی «کن» خطاب کند زیرا اکثریت در اهل‌بیت رســول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مردان تشــکیل می‌دهند و فقط حضرت زهرا علیها السلام مونث می‌باشــد و غلبه اکثر بر اقل امری است عقلایی و از بُعدی دیگر می‌توان به مکان نزول آیه اشــاره کرد. این آیه در خانه‌ی ام ســلمه نازل شده اســت و آیات قبل و بعد از آن در مکان دیگر که داستان از این قرار است: «روزی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سوپی مخصوص برای پدرشان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌آورند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشــان می‌خواهند تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حســنین علیهما السلام را فرا خواند تا با هم از آن غذا تناول کنند. این اتفاق می‌افتد و بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کساء خیبری خود را بر سر آن‌ها می‌اندازد و آن‌ها را اهل‌بیت خود معرفی می‌کند و از خداوند می‌خواهد تا هرگونه ناپاکی را از آن‌ها دور کند. سپس آیه تطهیر نازل می‌شود که ام سلمه هم قصد داشته

تا خود را وارد این جمع کند که پیامبر ﷺ نمی‌پذیرند و می‌فرمایند: تو به خیر و سلامت در عقیده خواهی بود ولی جزء این‌ها (اهل‌بیت) نیستی.

در مورد آیه می‌توان گفت: با توجه به تفاوت سیاق در آیه نسبت به آیات قبل و بعد اگر این قسمت یعنی آیه‌ی تطهیر را از این آیات حذف کنیم خللی در ساختار و معنا ایجاد نمی‌کند و از دلایل به‌کارگیری این آیات در این نقطه می‌توان احتمال داد که شاید دستور پیامبر ﷺ بوده و یا خیر، در جمع‌آوری قرآن بعد از پیامبر ﷺ به این نحو چینش یافته است و این آیه در زمان اهل‌بیت علیهم‌السلام مورد احتجاج حضرات معصومین بوده است. مثلاً امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در زمان عثمان در جمع مهاجر و انصار به این آیه و شأن نزول آن اشاره می‌کنند ولی احدی منکر آن نمی‌شود.[1]

از دیگر مسائل مورد توجه در این آیه این است که آیات قبل و بعد از آیه‌ی تطهیر به‌صورت عتاب‌آمیز آمده است ولی آیه‌ی تطهیر در حال مدح کردن اهل‌بیت علیهم‌السلام است. مدحی که از اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام صورت گرفته است مسئله‌ی تغلیب یعنی غلبه دادن ضمیر «کم» به «کن» به‌دلیل حضور پیامبر ﷺ، علی علیه‌السلام و حسنین علیهماالسلام منتفی است. ضمناً خداوند هرگز نام پیامبر ﷺ را با سایر امت را در یک کفه قرار نمی‌دهد و با هم نمی‌آورد. یعنی نام رسول خدا ﷺ را جدا و بعد نام امت را می‌آورد. باید این نکته را نیز افزود که اگر قرار نبود پیامبران مفسر و تحلیل‌گر کتاب آسمانی خود

۱- کتاب اکمال الدین

باشـــند به‌طور کل مســـئله‌ی امامت بی‌معنا بود و خداوند می‌توانســـت به هر شـــخص کتابی دهد و آن شـــخص هر طور خواست عمل کند در حالیکه این گونه نیست. بلکه آن شخص پیامبر ﷺ است که منظور آیات کتاب خود، و همچنین مصادیق آن را مشخص می‌کند. روایات در خصوص اینکه این آیات (آیات قبل از آیه‌ی تطهیر) در شـــأن چه کسانی نازل شده و آیه‌ی تطهیر در شأن چه کسانی نازل شده است بسیار فراوان است. بطوری‌که هفتاد روایت از اهل سنت در خصوص تأیید این اعتقاد یعنی این مسئله که رسول، خود باید کتاب همراه خویش را تفســـیر و تأویل کند وجود دارد و این روایات موجب می‌شود که بسیاری مناقشات حل شود. هر چند با وجود ادّله‌ی بسیار تاریخی در این موضوع بسیاری توجیهاتی عجیب تراشیده‌اند که حق را کتمان کنند که از آن جمله می‌تواند به توجیهات آلوســـی و تکیه بر روایات زید ابن ارقم و همچنین نبود ثبات اســـتدلالی در ســـخنان وی و تناقض‌گویی مفتی بغداد (آلوســـی) در باب مسئله اهل در سوره‌های قصص و..... یا تفسیر کلمه اهل با ســـوره احزاب اشاره کرد که به‌صورت مبسوط به آن‌ها جواب داده شده است زیرا شیعه خود را مکتبی پاسخگو می‌داند و بر روی استدلال صحیح و دوری از مغالطه تأکید فراوان دارد. در کتاب ادب فنای مقربان (تفسیر زیارت جامعه کبیره جلـد ۵) حضـــرت آیت الله جوادی آملی (مدظله العالـی) تمامی نظرات را به‌صورت جامع مورد بررسی قرار داده‌اند که ما نیازی به آوردن آن نمی‌بینیم اما سؤال اصلی اینجاست که اصلاً افرادی مثل آلوسی و ... این سخنان را در چه زمانی

زده‌اند. باید دقت کرد که بســیاری از این ســخنان در عهد جعل احادیث به نفع دستگاه جابر خلافت اموی و مروانی و عباسی مطرح شده است و احادیث ســاختگی آن دوران در بیش‌تر موارد حتی صاحبان قدرت را راضی نمی‌کرد کــه آن‌ها به‌وســیله آن احادیث بخواهند به امامان شــیعه مفاخره کنند. اگر به این مســئله توجه داشــته باشیم که ائمه شــیعه خود به این آیه استشهاد می‌کردند و خلفا و مردم نیز آن سخن را نفی نمی‌کردند، بسیاری از اشکالات خود به خود حل می‌شــود زیرا اگر حرفی بــود مطمئناً ابوبکر، عمر و عثمان و هم‌فکرانشــان از آلوسی و امثال آن به مسئله عالم‌تر بودند و درجا جواب یا اســتدلال خود را می‌گفتند تا مســئله پیچیده نشود تا جناب آلوسی بخواهد مسئله را حل کند!!!

به‌عقیــده‌ی ما نکته روشــن اســت و آن این اســت که کســی از متقدمین ادعــای عصمت برای غیر از اهل کســاء ندارند ولی بایــد پذیرفت که پیامبر اسلام ﷺ نمی‌توانستند تمامی مسائل را برای مردم درونی کنند، همانطور که در زمان خود ایشان بی‌حرمتی‌ها، جدل‌ها، جلو رفتن‌ها و عقب ماندن‌های صحابه که عده‌ی آن‌ها کم هم نبود موجب شــد آیات متعدد در قرآن کریم در مذمت صحابه نازل شــود. پس انتظار از کســانی که پیامبر ﷺ را دیدند و وحی را که به پیامبر ﷺ نازل می‌شــد را درک کردند، معجزات را دیدند ولی باز حرمت رســول خدا ﷺ را نگه نمی‌داشــتند وجود دارد که بخواهند بعد از حضرت ایشــان بــه روش اجداد خود بازگردند و دوبــاره قوم‌گرایی را

به‌جای شایسته‌سالاری رواج دهند. اصل مطلب این است که همه می‌دانستند اهل‌بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند و آیه تطهیر در وصف چه کسانی است، زیرا قراین غیر قابل انکار بود و هست، ولی عرب در میان خود این فکر را می‌کرد که اگر قرار باشد علی علیه‌السلام حکومت کند و قواعد اسلامی رعایت شود جامعه‌ای که می‌خواست به‌راحتی زندگی کند و روابط را به ضوابط مقدم کند، هرگز به اهداف خود نمی‌رسید. همان‌گونه که در دوره‌ی عثمان این نوع از حکومت رابطه‌ای و فامیلی چنان شورشی برپا کرد که مدت‌ها باعث تشنج شد. بهتر بگوییم خلفای بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانستند که چه کسی اصلح است ولی نفعی برای خود در ادعای خلافت دیدند. حال ممکن است سؤالی در ذهن پدید بیاید پس اگر قرار بود که احکام و فرامین اسلام درونی نشود چرا اصلاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌میان مردم آمد؟

در جواب این سؤال باید گفت قرآن پیامبر را شاهد، منذر و مبشر می‌داند و هدایت و ضلالت مردم را به خود نسبت می‌دهد. یعنی می‌گوید تو بگو و انذار بده ما خود هدایت می‌کنیم که آیات در قرآن با این مضمون بسیار است مانند آیات اول سوره‌ی طه. هر کس با اختیار خود و با سعه‌ی وجودی که برای خود ایجاد می‌کند و زمینه‌ی سعادت و شقاوت خود را پدید می‌آورد و خداوند نیز بنا بر حکمتش هرگز کسی را بی‌دلیل هدایت و گمراه نمی‌گرداند. یعنی خداوند نعماتی مانند رسالت، قرآن و امامت را ارزانی می‌دارد که این امامت الزاماً معصوم است و به حقایق دین آگاه چون اگر معصوم نباشد

وجودش بی‌اثر اســت. باید معصوم باشد تا همان اهداف پیامبر ﷺ را دنبال کند اینجاست که مردم باید راه سعادت یا شقاوت را برگزینند.

سؤال: پس با این توضیحات، سخنان آلوسی و امثال آن برای چیست؟

همه چیز از یک تعصب سرچشمه می‌گیرد. البته در خوش‌بینانه‌ترین حالت، عملی انجام شــده و بهترین خلق خدا، علی علیه السلام با تمامی فضائلش که همه‌ی امت اســلام از جمله خلفاء سه‌گانه به آن آگاه بودند از خلافت که حق مسلم وی بوده کنار گذاشته می‌شود و عده‌ی بسیاری بعد از این حق‌کشی به خلافت می‌رســند و جانشینان علی علیه السلام، تبعید، شکنجه و شهید می‌شوند ولی کسی ســخنی نمی‌گوید. ســال‌ها بعد افرادی پیدا می‌شــوند و با هزار تناقض‌گویی تفاســیر خود را برای این عمل که باعث رکود و دورافتادگی جامعه از اســلام ناب شــد دلیل‌تراشــی می‌کنند. ما با تأمل در گفتار مفسرین مسلک خلافت چیزی جز این را در بطن مســئله مشاهده نکردیم. البته ناگفته نماند با نگاه تاریخی به مسئله درخواهیم یافت علی علیه السلام در جنگ‌های زمان پیامبر بسیاری را به درک فرســتاد که آنان بعدها از جریان‌ســازان جامعه‌ی اسلامی بودند و قطعاً خواستار حکومت فردی چون علی علیه السلام نبودند.

اصلاً عرب آن‌گونه که شایسته بود رسالت را درک نکرد زیرا اگر به روح دین پی می‌بردند و به قول قرآن کریم ایمان به درون دل‌های آن‌ها وارد می‌شــد، قطعاً حکومت به دست افرادی مانند یزید نمی‌افتاد تا در شعری تمام منویات پلید و اعتقادات گذشتگان هم‌فکرش را به‌صورت علنی به گوش همگان رساند.

«بنی هاشم با حکومت بازی کرد وگرنه خبری از وحی نبود.» پس عرب اسلام و اتحاد بین اقوام را وسیله‌ای برای حکومت کردن فرض نمود نه راهی برای تعالی و پیشرفت روحی و اجتماعی تمامی طبقات، پس طبیعی است که نخواهد علی علیه‌السلام یعنی عامل راستی اسلام ناب به حکومت دست یابد. این مسئله در نگاهی گذرا به تاریخ حکومت امام علی علیه‌السلام مشخص است علت جنگ‌های امام علیه‌السلام چه بود؟ آیا غیر از این بود که هر کس سهمی می‌خواست بیش‌تر از آنچه باید؟ طلحه، زبیر، عایشه و معاویه هر کدام چه می‌خواستند؟ سهمی بیشتر از بیت‌المال و عافیت‌طلبی، دنیاخواهی و حکومت بر شامات و ....

روح دین چیست؟

آیا روح دین با تبعیض هم‌خوانی دارد؟ با اشرافیت هم‌خوانی دارد؟ خوارج چه می‌گفتند؟ آیا نبود که با جهل خود جامعه را به فساد و تباهی کشانده بودند؟ علی علیه‌السلام در روز اول در میان مردم سخن از علم و جهل می‌گوید و می‌فرماید: خدا از جاهل پیمان نگرفت که بداند مگر پیش از آنکه از عالم پیمان گرفت که بیاموزد مردم عوام در این میان به قول سالار شهیدان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام دین را بازیچه‌ای در دهان داشتند و عافیت خود را بر همه چیز ترجیح می‌دادند. مانند بیماری که از مرض خود بی‌خبر است و تن به جراحی نمی‌دهد. اگر علی علیه‌السلام در صدر کار قرار می‌گرفت برای مداوای جامعه مجبور نبود جراحی کند و غده چرکی و سرطانی را خارج نماید، ولی جامعه‌ی بیمار غافل از مرض خود زیر بار جراحی نمی‌رود. دمل‌های

چرکی بزرگ می‌شــوند و تمامی افکار را در بر می‌گیرند. همین مسئله باعث می‌شــود تا اشرافیت زرپرست شام و ســایرین مکاتبی را به‌وجود بیاورند که جز مغالطه‌کاری حاصلی ندارند. جبرگرایی نمونه‌ای است از این مسئله که با نگاه شیعی تفاوت بسیار دارد. نگاه امام جعفر ابن محمد صادق علیه‌السلام این است که نه جبر مطلق حاکم اســت نه اختیار مطلق بلکه امر میان این دو است. با نبود علی علیه‌السلام در مسند حکومت، زرسالاران برای اعمال و افعال خود مغالطات نظری می‌کنند، حدیث جعل می‌کنند، حلال خدا را حرام می‌کنند و بلعکس. این‌ها قطره‌ای بود از دریای علل و عوامل اینکه چرا عده‌ای مانند آلوسی و.... دلیل‌تراشی می‌کنند و اهل‌بیت را به آل عقیل و آل عباس و ابوسفیان و غیره منتســب می‌کنند. یعنی ایشان را اهل‌بیت می‌دانند تا بدین طریق این لکه‌ی ننگ را به نحوی از دامن هم‌کیشــان ســابق خود بزداینــد ولی همانطور که گفتیم این‌ها ســخنان بیهوده است زیرا متقدمین از هم‌مسلکان امثال آلوسی در مقابل احتجاجات ائمه در مورد آیه تطهیر سخنی به‌میان نیاوردند تا اینکه متأخرین بخواهند برای آن ها دلیل‌تراشــی نمایند. برای اثبات این مدعا باید به احتجاجات حضرات ائمه علیهم‌السلام اشــاره کرد که در کتب اهل ســنت هم بیان شده است و کسی از مردم آن زمان منکر داستان نشده است. از آن جمله می توان به استشهاد رســول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که سیوطی در المنثور نقل نموده اشاره کرد که رســول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نه ماه تمام به در خانه فاطمه علیهاالسلام می‌رفت و آن‌ها را به نماز فرا می‌خواند و ســپس آیه‌ی تطهیر را تلاوت می‌فرمود و استشهاد

علی علیه‌السلام در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، استشهاد علی علیه‌السلام در روز شورا، استشهاد فاطمه علیهاالسلام در غصب فدک و استشهاد علی علیه‌السلام قبل از شروع ماجرای صفین اشاره کرد. حتی امام رضا علیه‌السلام هم استشهادی به آیه‌ی تطهیر در مقابل مأمون می‌نمایند که در آن‌جا هم کسی منکر نیست.[۱]

پس سخن در این باب با توجه به استدلالات بیان شده مکفی است. خلاصه بحث نیز چنین می‌شود که اگر امام علیه‌السلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای عصمت نباشد نمی‌تواند راه او را ادامه دهد و منویات او را به سر منزل مقصود برساند. در واقع باید امام علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوری واحد باشند که منشأ و اثری واحد دارند. لیکن با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی هر کدام به گونه‌ای عمل کردند که شایسته‌ترین اعمال برای آن موقعیت بوده است؛ نتیجه دیگر اینکه بنا به دلایل مذکور آیه‌ی تطهیر به کسی یا کسانی جز خمسه طیبه و نُه فرزند از فرزندان حسین علیه‌السلام اشاره ندارد و توجیه تراشی عده‌ای جز سخن گزاف نیست.

زیرا متقدمین و هم‌عصران ائمه علیهم‌السلام هیچ‌کدام کسی یا کسانی دیگر را مصداق این آیه نمی‌دانستند. (آیه‌ی تطهیر)

تفسیر آیه «قُل لا اَسئَلَکُم اَجراً اِلَا المَوَدَّه فِی القُربی.» این آیه که می‌فرماید: «بگو برای رسالتم مزدی از شما طلب نمی‌کنم مگر اینکه دوستی اهل‌بیت مرا داشته باشید.» موضوع این آیه حب و محبت به اهل‌بیت است در آیه‌ی

۱- برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به کتب نمایه‌المراد -تفسیر طبری روح المعانی- مجمع‌الزوائد مراجعه کنید.

قبل که مورد بحث قرار گرفت به تفصیل بیان شـد. اهل‌بیت علیهم‌السلام چه کسانی هسـتند. همان‌گونه که در بحث قبل اشـاره شـد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مفسر و معلم وحی اسـت و اوسـت که مصداق وحی را مشخص می‌کند و می‌گوید که چه کسـی منظور آیه بود یا چرا فلان آیه نازل شـده اسـت. این مقدمه‌ای است کـه باید بـر آن تکیه کرد، چون اگـر این مقدمه پذیرفته نشـود اصل وحی و قرآن هم پذیرفته نیسـت. زیـرا این کتاب مقـدس دارای پیچیدگی‌هایی اسـت که اگر مبین صحیح برای آن نباشـد نه تنها هدایت نمی‌کند بلکه به خاطر ژرفایش باعث گمراهی و غرق‌شدن شخص هم می‌شود. همانطور است گمراهی کسانی که برای گزافه‌گویی‌های خود آیاتی از قرآن را می‌آورند. زیرا این اعتقاد در درون آن‌ها زنده اسـت که «کتاب خدا ما را بس» اما اگر این اصـل را بپذیریم اصلاً به تناقض برخورد نمی‌کنیم. عده‌ای بدون آشـنایی به مکتب اسـلام و چنگ‌زدن به دامان عصمـت طاهره، خودِ قرآن را می‌خوانند و نتیجه‌هـای عجیب می‌گیرند. به‌عنوان مثال چندی پیش شـخصی کتابی را برای من از طریق اینترنت ارسـال کرد که در آن کتاب این شـخص ادعا داشـت که قرآن کریم را نقد کرده اسـت که این کمترین نیز برای سـخنان او نقد نوشـتم و ایشـان حاضر به ادامه بحث نشد. او در قسمتی از مکتوبه‌ی خـود گفته بود که خدا می‌فرماید: «ما بـه قومی نعمت و فرصت می‌دهیم و بعد او را هلاک می‌کنیم.» البته من مضمون آیه را بیان کردم یعنی شـخص نویسنده چنین آیه را یافته بود و برای خود تفسیر کرده بود که نعمت‌دادن و

فرصـــت‌دادن برای گناه و بعد هلاک‌کردن، دلیلی غیر از جنون و دیگر آزاری ندارد در صورتیکه اگر این شخص به معارف اسلامی مراجعه می‌کرد قاعده‌ای به نام املاء و استدراج را می‌یافت و هرگز اینچنین تفسیر نمی‌کرد و یا پیش از آن اگر توحید شیعی را درست درک کرده بود هرگز به خود اجازه نمی‌داد چنین فعل ناروائی را به خداوند قادر و متعال نسبت دهد. پس تفسیر و فهم قرآن بدون تمســـک به روایات و توجه به تاریخ ممکن نیســـت. شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که آیه‌ی تطهیر و مودّت در شـــأن ائمه‌ی شـــیعه و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نازل شـــده است که می‌توان از آن جمله تفسیر طبری ج ۵، مســـتدرک حاکم ج ۳، احمد بن حنبل، بلاذری، زمخشـــری، فخر رازی، ابن اثیر قرطبی، اندلسی، عسقلانی و ... را نام برد.

دیدگاه در باب اجرا در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهند در ازای رسالت ایشان با خاندان او مودت داشته باشـــند. قرآن کریم به این مســـئله تصریح دارد کـــه وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این نیســـت که مردم را مســـلمان کند. وظیفه او این است که فقط مبشر و منذر و شاهد باشـــد پس مردم اگر ایمان هم نیاورند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این اعمال را نســـبت به آن‌ها انجام می‌دهد، آن‌ها به ایشـــان بدهکار هستند و او اجزای طلب فرد دارد؛ در هر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محق است که بخواهد اجر و مزدی دریافت کند و خود آن را تعیین نماید هر چند که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و هر چه می‌گوید دارای ریشـــه‌ی وحیانی اســـت. در اینجا نکته‌ای

با جمع این دو آیه روشـــن می‌شـــود که بسیار شیرین است و نشان دهنده‌ی لطف الهی است. در آیه‌ای عصمت را مختص اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌داند و در آیه‌ای محبت به این اهل‌بیت علیهم‌السلام را اجر رســول خود می‌داند. یعنی به نحوی مردم را در رودربایســتی اخلاقی می‌گذارد که رسولی که برای هدایت شما زحمت فراوان کشید بنابر اصول اخلاقی حرمت آنچه را دوست دارد نگه دارید و آن‌ها را دوست بدارید. وقتی این دو آیه را در کنار حدیث ثقلین می‌گذاریم متوجه می‌شــویم که این اجر خواستن و آن مشخص‌کردن عصمت برای این مسئله است که مردم گمراه نشوند و راه نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ادامه پیدا کند. پس این مسئله نشانگر این است که خدا فقط هدایت بنده را می‌خواهد و نه چیز دیگر را. زیرا محبت کسی که عصمت دارد موجب اطاعت است و اطاعت این شخص موجب تعالی روح و زندگی دنیوی و اخروی می‌شود. اما در اینجا لازم اســت به بعدی دیگر پیرامون این آیه بپردازیم که بسیار حائز اهمیت است و آن نکته این است که اگر کسی دعوت پیامبر را پذیرفته باشد و اجری را که او طلب کرده است را پرداخت نکند غاصب مفهوم دین است زیرا چیزی گرفته و مزد آن را نپرداخته است. یعنی دین بدون ولایت و محبت اهل‌بیت معنایی ندارد و از دیگر ســو انتقاد در جای خود باقی اســت زیرا افرادی که مفهوم را نپذیرفته‌اند درســت اســت که در ظاهر چیزی نگرفته‌اند ولی در اصل طرف تبلیغ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده‌اند و بدهکار هستند هرچند مفروض نیست که کسی که اصلاً دین را قبول ندارد خود را مدیون و بدهکار بداند ولی این بدان معنا

نیســـت که اصل بدهی برای شخص مشـــرک وجود نداشته باشد. به هر روی محبت صرف داشتن علقه بدون الزام عملی به متابعت همه جانبه اصلاً منظور قرآن و حدیث نیست. زیرا بی‌فایده است و از موجودی حکیم مانند خدا این که ســـخنی لغو بگوید بعید و ناممکن اســـت. در دعای شریف مبحث زندگی عده‌ای از انبیاء بزرگ علیهم‌السلام بیان شـــده اســـت که البته به‌صورت اشاره می‌باشد ولی موضوع اصلی این نکته است که داستان زندگی این بزرگان بهانه‌ای شده برای طرح این مســـئله که خدا برای این پیامبران که دارای مقام معصومیت هســـتند جانشـــین قرار داده است. همانطور که قبلاً هم اشاره شد و در دعای شـــریف هم به صراحت بیان شـــده است علت انزال رُسُل پی‌درپی و قراردادن جانشین برای هر کدام از آن‌ها این است که هر کدام بعد از دیگری مستحفظ دین و شـــریعت باشـــند تا دین حق از جایگاه خود خارج نشود. یعنی بدعتی در درون دین ایجاد نشـــود و همانطور که اشـــاره شد اگر قرار باشد امری در جامعه اجرایی شـــود یا اینکه از انجام آن عمل دوری شود باید تحقق یا عدم تحقق برای مردم ملکه شود و ملکه‌شدن یعنی ایجاد حالتی در روح که مانند حکاکی بر ســـنگ اســـت. بلکه ماندگارتر، پس دعای شـــریف دلیل فرستادن انبیـــاء را از پی هم ملکه‌کردن دســـتورات الهی می‌دانـــد و این که دین دچار تحریف نشـــود. ما با مطالعه در تاریخ ادیان به این مســـئله برخورد می‌کنیم که تمامی پیامبران برای خود جانشـــین یا جانشـــینانی را مشخص می‌کردند کـــه خداوند آنها را تعیین کرده بود. یعنی پیامبر فقط مبلغ این نکته بود که

چه کســی جانشین اوست و در همیشــه‌ی تاریخ آن شخص جانشین دارای مراتب والاتر از ســایر امت بوده اســت مانند شــیث که خلیفه‌ی حضرت آدم بود. اگر شــخص جانشین با خداوند ارتباطی نداشــته باشد و دور از مفاهیم اصلی شــریعت باشد، قطعاً دین دچار تحریف خواهد شد. زیرا درک یک فرد عادی از شــریعت همانند درک شخصی که خداوند نظر دارد که او مستحفظ دین باشــد نخواهد بود. این مطلب در جامعه‌شناسی امروز نیز جایگاهی دارد که همان بحث «درونی‌کردن» ارزش‌هاســت، یعنی استفاده‌کردن از ابزارهای اجتماعی برای اینکه عملی برای مردم جا بیفتد. حال فرض کنید که شخص می‌خواهد قانون را برای دیگری نهادینه کند و درونی بنماید اگر این شخص که در صدر هرم اســت خود آنچنان با روح قوانین آشــنا نباشــد و خود در تمامــی مراحل زندگــی قانون را رعایت نکرده باشــد چگونه می‌تواند الگویی مناســب برای زندگی دیگران باشد؟ حال این ســؤال مطرح می‌شود که چه کســی می‌تواند در تمام مراحل زندگی دین را کاملاً رعایت کند؟ جواب این ســؤال یک کلمه است و آن شــخص معصوم است. عصمت باید از سوی خدا اعطا شــود و خدا شــخص را واجد این بداند که شخص معصوم باشد یا خیر؟ (برای فهم بهتر عصمت مثالی را بیان می‌کنیم مثلا افراد عالی هرگز نجاساتی مانند مدفوع خود را نمی‌خوردند و انجام این کار برای او به‌قدری قبیح است که در مخیله خود نیز راه نمی‌دهند، پس در این مورد معصوم هســتند حال افــراد معصوم مانند پیامبــر و امام در مورد انجام گناه کوچک و بزرگ چنین

هســتند یعنی در مخیله‌ی ایشان خطور نمی‌کند که کوچکترین ترک اولایی را انجام دهند چه رسد به گناه. امر عصمت و همچنین تبیین قوانین شریعت خصوصیاتی می‌خواهد که آن خصوصیات در رفتار آن شــخص مبرهن است. مثلاً اگر موســی عليه‌السلام برای جانشینی خود و همکاری خود در انجام امر خطیر رسالت برادر خود هارون عليه‌السلام را پیشنهاد می‌کند در او شرایطی را می‌بیند که آن شــرایط را به عنوان پیامبر و عالم به قوانین و تمامی جوانب در شخص یا اشخاص دیگر از امت خود نمی‌بیند و به‌همین دلیل او را برای جانشینی خود پیشــنهاد می‌دهد. البته عده‌ای از جُهال این امر یعنی پیشنهاددادن را امری نادرست می‌دانند در حالیکه اینگونه نیست. زیرا اگر شخص پیامبر درک نکند که چه کســی به جوانب دین او عالم‌تر و عامل تر است اصلاً باید در پیامبری آن شــخص شک کرد و درضمن اینگونه پیشــنهاد دادن از سوی یک پیامبر بنابر علمی که دارد نشــان‌گر امر مهمی اســت و آن دلسوزی پیامبر در مورد دین و آینده‌ی امت خویش است.

رسالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

امر رســالت حضرت ختمی مرتبــت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امری خطیر و بس بلندپایه اســت. ایشان به‌عنوان آخرین سفیر الهی دین را بر تمامی اهل عالم تکمیــل کردنــد در زمان بعثت، جهــان و به‌طور کامل تمدن بشــری دوران کودکی خود را آرام آرام پشت سر می‌گذاشت و همین امر موجب شد پیامبری به‌ســوی بشر ارسال شود که دارای آخرین مِتُد برای اداره‌ی عالم باشد. یعنی

ابعاد عقلانی بشر به حدی رسیده بود که می‌توانست دین همه‌جانبه را درک کند. پس دین به‌صورت کامل برای آدمیان فرو فرستاده شد و اینگونه نبود که احکامی خاص نازل شود و فقط قسمتی از نیازهای بشری را که در آن زمان مطرح بود پاسخ گوید. برای آخرین بار پیامبر اسلام ﷺ به‌سوی بشر گسیل شد تا بگوید دین پاسخگوی تمام نیازهای شماست. یعنی شما می‌توانید با استناد به دین تمام شئون زندگی خود را اداره کنید. لازم به تذکر است دین در نزد خداوند فقط اسلام است. یعنی ما مسئله ادیان نداریم بلکه فقط دین داریم و آن دین اسلام است که دین تسلیم محض بودن در برابر تمامی اوامر و نواهی الهی است. یعنی روح دعوت هیچکدام از پیامبران غیر از این مطلب نبوده است. لیکن هر کدام بنابر شرایط و موقعیت مکانی و زمانی خود جوانبی از این واقعیت همیشه جاویدان را ذکر کردند و مردم را با راه‌هایی به‌سوی این حقیقت والا دعوت نمودند. لیکن دین اسلام به دلیل آخر بودنش می‌بایست تمامی جوانب را داشته باشد. به‌همین دلیل بار رسالت این پیامبر که به تمامه باید دین را ابلاغ کند از سایرین سنگین‌تر است و خداوند بنابر حکمت ازلی و ابدی خود این بار سنگین را به کسی محول می‌کند که سعه‌ی وجودی آن را داشته باشد و وقتی آن شخص از سوی خدا منتخب می‌شود حتماً دارای فضیلت بر سایرین است. پس بیان شد که این پیامبر، آخرین راهکار را برای سعادت بشر آورده و این مطلب مؤید این است که باید دعوت این پیامبر هم عمومی و فراگیر و جهانی باشد یعنی اگر اینطور

نباشد (نعوذاً باالله) حکمت الهی زیر سؤال می‌رود. زیرا خداوند آخرین متد را فرستاده فقط برای عده‌ای خاص و خود به‌صورت عمدی عده‌ای را از هدایت محروم کرده است.

که این مطلب بنابر شناختی که اول باید از خداوند داشته باشیم که (انشاءالله) داریم ممکن نیســت. یعنی ممتنع است که موجودی حکیم و رحمان عده‌ای را از اینکــه راه هدایــت ابدی را پیــدا کنند بدون هیچ دلیلــی محروم کند. پــس بنابراین لزومِ عقلی، جهانی بودن نبوت حضرت محمد ﷺ مشــخص می‌شود. حال باید به بحث جانشینی این امر خطیر بپردازیم یعنی جانشینی آخرین پیامبر. البته ممکن اســت این ســوال مطرح شود که ما قبول نداریم که تعالیم این پیامبر جهانی اســت و او برای تمامی شئون زندگی بشر برنامه دارد که البته اشــکال بجاست که باید در جای خود و در باب دکترین اسلام که منقســم به علوم مادر و پایه مانند جامعه‌شناســی، حقوق، علوم دفاعی و امنیتی، اقتصاد به‌صورت مفصل پاســخ گفته شــود ولی متاسفانه این مجال جای بحث این قسم از مسائل نیست و ما فرض را بر این داریم که خواننده‌ی محتــرم مطلع به مقدمات ما اســت. البته به امید حق تعالی به شــرط بقای عمر این مساله در تألیفات آینده این کمترین مورد بحث مفصل قرار خواهد گرفت.

دو کلیّــت باید گفت اگر دین نتواند برای تمامی جوانب زندگی بشــر راهکار ارائه کند اصلا دلیل وجودش چیســت؟ اگر فقط قرار اســت دین یک سلسله

توصیه اخلاقی بکند این توصیه‌ها بنابر فطرت انســانی در حد قابل قبول در درون او وجــود دارد و می‌تواند فرد را به حدی از کمال برســاند که از درون او قانع بشــود. ولی اینطور نیســت دین باید برای رشد همه جانبه‌ی بشر در همه ابعاد چه فردی و چه اجتماعی برنامه‌ریزی کند تا جامعه به تکامل برسد وگرنه تکاملی در کار نخواهد بود.

آنچه در ادامه‌ی دعای شــریف به آن اشاره شده است مقوله‌ی نصرت الهی بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر مسلمین است که برای پیشبرد دین لازم و ضروری به‌نظر می‌رسد زیرا دین خاتم باید منتشر شود و همچنین از تحریف و امثال آن محفوظ باشــد. به‌همین دلیل مبحث نصرت‌های الهی مطرح می‌شــود و در دعای شــریف نیز مورد توجه است. از این نصرت‌ها می‌توان گرویدن افراد مؤثری مانند حمزه علیه‌السلام را نام برد. داستان اسلام آوردن حمزه علیه‌السلام بسیار جالب است. ایشان در اثر تعصب قومی و در عصبانیت و به خاطر دفاع از پسر برادر خــود که مــورد بی‌حرمتی قرار گرفته بود اقرار به اســلام می‌کند در حالیکه ایمان نیاورده بود و بعد از اقرار در پیش مردم به محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرفیاب می‌شود و از ایشان در مورد رسالتــش سؤال می‌کند و بعد ایمان می‌آورد و بر هیچ مسلمانی خدمات این فرد بزرگ پوشیده نیست. این خود نوعی از نصرت الهی است از این مسئله بالاتر وجود همراهی مانند علی ابن ابیطالب علیه‌السلام درامر رســالت و تبلیغ برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که وجود علی علیه‌السلام هم نمونه‌ای عالی، از نصــرت خداوند عزوجل برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دین اســلام اســت. لیکن این

نصرت‌های الهی شـــاید آنچنان کــه باید مورد توجه عوام مردم نباشـــد زیرا حالتی از اســـتتار بر آن‌ها ســـایه افکنده است. آنچه قرآن کریم به آن تصریح دارد و دعـــای شـــریف ندبه نیـــز آن را به صراحت بیان مـــی‌دارد یاری‌کردن پیامبر ﷺ از طریق ایجاد ترس و وحشـــت از ایشان و مسلمین در دل کفار است. قرآن کریم می‌فرماید: «و یقیناً خداوند شما را در جنگ بدر یاری کرد با آن که ناتوان بودید.»[1]

جنگ بدر در زمانی انجـــام می‌پذیرفت که پیامبر ﷺ به تازگی وارد مدینه شـــده بودند و مسلمین از لحاظ عده و امکانات در سطح بالایی قرار نداشتند در حالیکه مشـــرکین در وضعیت مناســـبی بودند ولی شکست خوردند و این شکســـت به گونه‌ای تأثیر داشـــت که غلامان در مکه در مقابل بزرگان قریش مانند ابولهب می‌ایستادند و سخن از معجزه و نصرت الهی به زبان می‌آوردند و زمانـــی که خبر شکســـت کفار به مکه رســـید و آنان رســـاننده خبر یعنی «حســـیمان بن حابس خزاعی» را متهم به جنون کردند. در جنگ حنین نیز که مســـلمین پا به فرار گذاشـــتند و پیامبر ﷺ از عباس خواست تا آنان را جمع کند، آنان جمع شـــدند و با کمترین صدمه کفار را شکســـت دادند نیز نمونه‌ای از نصرت‌های الهی است؛ درهمان جنگ هم که شیبه بن عثمان بن ابی طلحه قصد شـــهادت پیامبر ﷺ را داشـــت هاله نوری بین خود و رسول اکرم ﷺ مشاهده می‌کند و نمی‌تواند به ایشان آسیب برساند در جنگ احد

۱- آیه ۱۲۳ سوره آل عمران

هم علیرغم فرار مسلمین و نماندن صحابه با جان‌نثاری علی علیه‌السلام و ابودجانه، مشرکین نتوانستند به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آسیب رسانند و این است نمونه‌ای از نصرت الهی مورد اشاره در دعای شریف ندبه.

در پیش از این گذشت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه چیزی را مزد عمل خود می‌داند که آن جز دوستی اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نبود و نیز به صورت مقتضی و فهم این کمترین، مسئله عصمت نیز گذشت که معصومین و اهل‌بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند اما در این دعای شریف بیان می‌شود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک چیز دیگر را نیز مزد برای کار (رسالت) خود در نظر گرفت و آن نیست جز اینکه مردم راه حق را در پیش گیرند و با جمع این سه مقدمه یعنی عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام لزوم حب و پیروی عملی از آن بزرگواران و مزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که رهروی مردم در راه حق است متوجه می‌شویم که اگر بخواهیم مزد رسالت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پرداخت نماییم باید جز به راه خدا نرویم و در این راه جز سبیل اهل‌بیت علیهم‌السلام را نپذیریم زیرا بالاتر از اهل‌بیت علیهم‌السلام برای سلوک به سوی خدا راه نیست بلکه چاه است و بیراهه. پس راه وصول به رضای خدا چیزی جز قدم نهادن درجای پای معصومین علیهم‌السلام نیست.اما متأسفانه عده‌ای در طول تاریخ این مسئله را متوجه نشدند.

شروع انحراف

امروزه نیز عرفان‌های پوشالی پا به میدان گذاشته‌اند و می‌خواهند مردم را با خدا آشنا کنند به زندگی مردم آرامش بدهند به ایشان راه موفقیت را

بیاموزند و متأسفانه عده‌ای نه چندان کم هم به آنان پیوسته‌اند وتوجیه نیز می‌کنند که ما سخن نیکوی آنان را می‌پذیریم سخن بد را نه. در حالیکه اگر در اسلام گفته می‌شود به گوینده کاری نداشته باشید به کلام دقت کنید این در مورد علوم تجربی است یعنی فرق نمی‌کند فلان دارو را چه کسی ابداع کرده یا اتم را چه کسی کشف کرده، شما به عنوان یک مسلمان باید آن را از او یاد بگیرید و استفاده کنید و از سایرین عقب نباشید لیکن در مورد علوم انسانی حسن فاعل شرط است یعنی اینکه چه کسی می‌گوید شرط است زیرا ممکن است گوینده در ظاهر سخن خوبی بگوید ولیکن در اصل چون این شخص به منبع عصمت و وحی متصل نیست در نهایت از اومانسیم غربی یعنی انسان‌گرایی و انقطاع از عالم بالا سر در بیاورد. پس پرداخت مزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی پیروی از تمامی دستورات رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل‌بیت علیهم السلام زیرا آنان دارای عصمت از سوی خداونداند و معرفی شده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا مردم را رهبری کنند که سر سلسله تمامی ائمه کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست پس از مباحث یاد شده باید بر روی این قضیه توجه کنیم که چرا علی علیه السلام باید جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟ و چرا شیعه خلافت را به نحوی که اهل سنت بیان می‌کنند نمی‌پذیرد؟

بحث انتخابات و بحث مشروعیت و مقبولیت از مباحث مناقشه برانگیزی است که امروزه جایگاه بسیار رفیعی یافته است. باید برای اینکه مطلب روشن شود در مورد تاریخ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحبت کنیم. پس از ارتحال نبی

اکـــرم ﷺ در حالیکه علی بن ابی طالب علیه‌السلام در حال غســـل و کفن و تدفین پیامبر ﷺ بود عده‌ای از انصار و مهاجرین در سقیفه جمع شدند و در عملی دمکراتیک! (البته نه کاملاً، زیرا در آن جمع بســـیاری از بزرگان صحابه مانند علی علیه‌السلام و عباس عموی پیامبر اصلا دعوت نشدند) بدون توجه به آیات قرآن و واقعه‌ی غدیر خم و عملکرد پیامبر اکرم ﷺ در سال‌های حیات‌شان خود انتخاباتی را برگزار کردند و شـــخصی را که همان خلیفه اول باشد به خلافت یعنی به‌عنوان شخصی که تصدی امور آن‌ها را در دست بگیرد انتخاب کردند. از ایـــن عمل چه چیزی را می‌توان برداشـــت کـــرد؟ اول اینکه پیامبر ﷺ و خدای او هیچ تکلیفی برای جامعه مشخص نکرده‌اند و جامعه را به حال خود واگذاشته‌اند. دوم اینکه پیامبر ﷺ و خدایی که خدای تمام موجودات است ســـخنی در مورد جانشینی داشـــته‌اند و شخص را معرفی کرده‌اند و لیکن آن شـــخص مورد پذیرش مردم نبوده است؟ یا نه پیامبر ﷺ و خدا جانشین را پیشـــنهاد داده‌اند ولی امری نکرده‌اند که بایـــد مردم بپذیرند؟ از لحاظ عقلی این امر محال اســـت که خدا و پیامبر خدا ﷺ کســـی را به‌عنوان جانشـــین معین نکرده باشند زیرا اگر این عمل انجام نشود و قوانین آن دین که خدا به خاطر آن پیامبر ﷺ را فرســـتاده و آن پیامبر رنج‌های بسیار را تحمل کرده است بیهوده خواهد بود. زیرا این قوانین بدون اینکه برای مردم ملکه شود و یا حداقل کلیات آن جاری و ساری باشد او از میان خواهد رفت حال چه کسی باید این قوانین را اجرا کند؟ شـــخص معصوم علیه‌السلام یعنی فردی که بتواند روح

قوانین را درک کند و در انجام‌دادن آن و ابلاغ آن برای نسل‌های بعد خود در خطا و اشتباه نباشد (البته مباحث مربوط به عصمت پیش‌تر بیان شده است و نیازی به تذکر نیست) با این تفاسیر ما به یک نقطه خواهیم رسید و آن این مسئله است که دموکراسی و پایه‌ی آن یعنی اومانیسم می‌گوید انسان خود حاکم بر سرنوشت خود است و متابعت از کسی دیگر حتی اگر خدا باشد مشروعیت ندارد. یعنی مشروعیت در نظر عمومی قرار گرفته است یعنی اصلاً لزومی ندارد که پیامبر ﷺ جانشین خود را که خدا تعیین کرده معرفی نماید زیرا مردم صلاح خود را بهتر می‌دانند. حال با پذیرش این مقدمه این سؤال مطرح می‌شود که اگر نظر عمومی مهم است و حقیقت همان واقعیت است پس ارسال رُسُل هم امری غیر دموکراتیک است زیرا مردم یعنی همان عموم جامعه با شرک و کفر خود راحت هستند یا بهتر بگوییم جامعه‌ی خویش را اداره می‌کنند. مثلاً در عربستان دخترکشی کاری بوده که بسیاری انجام می‌دادند یا پرده‌داری کعبه و امثال آن ولی خدا پیامبری را می‌فرستد تا این اوضاع را اصلاح کند. خدا کاری غیر دموکراتیک انجام داده و عرف عمومی را بهم زده است. پذیرش این قاعده مساوی است با ظالم‌بودن خدا، دیکتاتور بودن خدا و.... در صورتی که تمامی تلاش دین‌های ابراهیمی این است که ما موحد کامل باشیم و امور خود را تماماً در راستای رضای خداوند متعال انجام دهیم و منشأ و مشروعیت را خداوند بدانیم. رأی مردم، نظر مردم در اینکه بخواهند امام حق حکومت کند یا نه لازم است همانطور که می‌بینیم

علی علیه‌السلام برای به‌دست آوردن حکومت و قبولاندن خود به مردم به اعمال و رفتار خشونت‌آمیز متوسل نمی‌شود یعنی حق را می‌گوید ولی اصراری برای اینکه مردم باید وی را به هر قیمتی بپذیرند ندارد. البته برای جمع‌بندی مطالب باید این نکته را اضافه کرد که اسلام نمی‌گوید شما با جنگ و ظلم و... حرف حق خود را بر دیگران تحمیل کنید، یعنی اگر پذیرش عمومی و کشش عمومی نبود باید سخن حق را گفت و مردم را هوشیار کرد، بعد از هوشیاری و نشان‌دادن راه حق که منجر خواهد شد به خواست عمومی آن‌گاه حکومت خود را پیاده کرد. ولی متأسفانه با اعمال این روش‌های به‌ظاهر مردم‌سالارانه حق از صاحب آن منحرف شد و از جای دیگر سر در آورد. اگر ما اینگونه روش‌ها را نیز بپذیریم باید سوال کنیم چرا علی علیه‌السلام به‌عنوان اولین مردم مسلمان در سقیفه حاضر نبود؟ پاسخ روشن است. او در حال کفن و دفن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. این عمل (یعنی دعوت نکردن علی علیه‌السلام به سقیفه) خود نوعی از علی علیه‌السلام هراسی را در جامعه‌ی آن زمان نشان می‌دهد. زیرا همانطور که اشاره کردیم بنابر مستندات برادران اهل سنت وقتی اهل‌بیت علیهم‌السلام به آیات ولایت، تطهیر و مودّت احتجاج می‌کردند کسی منکر نبود ولی بنابر دلایلی که پیش‌تر ذکر شد صلاح آن جامعه نبود که علی علیه‌السلام حاکم باشد و حق اجرا شود. با کمال تأسف باید عرض کنم که گویی سخن یزید بن معاویه که گفته بود: «بنی هاشم با ملک (حکومت) بازی کرد و خبر از وحی و رسالت نبود.» عرف ذهنی تمام مردم جامعه بوده و اینگونه که می‌نماید اصلاً مردم

و آن عـده که خلافت را غیر از آنچه در غدیرخم و سـایر مواضع به صراحت به آن اشـاره شـده بود پذیرفتند به عصمت نبی اکرم ﷺ و اتصال ایشـان به عالم بالا اعتقاد نداشـتند. زیرا اگر این مسـئله را می‌پذیرفتند مقاومت در مقابل فرمان صریح پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم و آیه تطهیر و ... اصلاً معنا پیدا نمی‌کرد و در همین جاسـت که این آیه قـرآن به ذهن می‌آید که: «به اعراب بگو اسـلام آورید و ایمان به درون قلب‌های شما راه پیدا کرده است.» با تمامی این تفاسـیر می‌بینیـم که تا زمانی اقبال عمومی مردم نسـبت به حضرت امیر علیه‌السلام وجود نداشـته است ایشـان اصلاً نخواستند با توسل به زور حکومـت را در دسـت بگیرند و با کمال بزرگواری و بـا تمام وجود جامعه‌ی اسـلامی را یاری کردند تا بتواند حداقل‌هایی از اسـلام را در جامعه داشـته باشند. زیرا تا زمانی‌که مردم خود درک نکنند چه چیزی به صلاح آنان است هرگـز از آن متابعت نخواهند کرد. همانطور که می‌بینیم علی علیه‌السلام پس از ۲۵ سال به حق غصب‌شده‌ی خود می‌رسد و زمام امور را در دست می‌گیرد وآن هم در شرایطی که مردم خود به این امر اصرار دارند ولی بعد از مدت کوتاهی ایشـان و حکومت ایشـان درگیر با انواع دشـمنی‌ها و کینه‌ورزی‌ها می‌شود کـه همه نتیجه‌ی آماده‌نبودن جامعه برای پذیـرش نگاه حق‌جو و حق‌طلب امام علیه‌السلام اسـت. این مسـئله نکته‌ی بسـیار لطیفی را در دل خود دارد و آن مسـئله زمینه‌سازی برای ظهور امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) است و مشخص می‌شود کـه وجود زمینه‌سـازان برای تحقق امر ظهور و اعتـلای کلمه‌ی توحید چه

جایگاهی دارد یعنی شخصیتی مانند علی علیه‌السلام که می‌توان گفت بعد از نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کامل‌ترین افراد و مخلوقات است نتوانست آنگونه که باید منویات خود و اوامر اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را عملیاتی کند. زیرا زیرساخت‌ها آماده نبود و جامعه کشش چنین سطحی از عدالت و حقیقت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نداشت و آنچه از تعالیم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دل مردم بود به‌واسطه عمل عده‌ای کمرنگ شده بود. به‌همین خاطر امام علیه‌السلام در مدت کوتاه خلافت خود مجبور به جهاد با ناکثین و مارقین و قاسطین شدند و همین مسئله موجب شد مردم طعم آزادی و عدالت حقیقی را آنچنان که باید نچشند و اسلام واقعی نتوانست در عرصه‌ی حکومت خود را به اکمل وجه نمایان سازد هرچند که همان مقدار حکومت مولی علی علیه‌السلام درسی است بس عظیم برای حکمرانان. در کلیّت می‌توان این نکته را بیان داشت که علت دشمنی با امام علیه‌السلام در میان مردم چیزی جز تبعیت از هوای نفس و شهوات نبود که این فروغ الهی را خاموش کرد. البته می‌توان در کنار این دو عامل اصلی عواملی مانند سازش‌ناپذیری امام علی علیه‌السلام و در حقیقت اسلام عزیز را اضافه کرد.

شایان توجه است که علت انتخاب علی علیه‌السلام جز مباحث عمده و اساسی مانند عصمت که شاه کلید تمامی سؤالات است مسائلی مانند عملکرد خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز باید مورد توجه قرار گیرد هر چند علی علیه‌السلام پیش از انجام هر عملی نیز بر تمامی خلق البته به جز رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برتری داشتند و یک دلیل برای آن کافی است و آن باز شدن دیوار کعبه و

داخل‌شـــدن مادر حضرت و خارج شدن ایشـــان با کمال سلامت و طهارت از این مکان مقدس اســـت که نشانه‌ای اســـت برای اهل بصیرت اما دلایل دیگر مبنی بر انتخاب علی ﷺ و تأکیدات پیامبر ﷺ بر جانشینی ایشان در کتب ارزشـــمندی مانند: الغدیر علامه امینی (ره)، عبقـــات الانوار و .... آمده که ما به‌دلیل اختصار در بیان، آن‌ها را نمی‌آوریم زیرا بیم آن داریم که مبادا با بیان بخشـــی و چشم‌پوشـــی از بخش دیگر خللی در بحث ایجاد شود و در اذهان مستعد شـــبهه‌پراکنی شود و خدایی ناخواسته خدشـــه‌ای بر حریم کبریایی علی ﷺ وارد آید. البته در ادامه بحث به ســـندی در مورد احادیث بیان شده از قول نبی مکرم ﷺ در مورد امام علی ﷺ می‌پردازیم تا مشـــخص شود که احادیث مختصر بیان شده مورد اتفاق فریقین است و شیعه بی‌دلیل علی ﷺ را جانشین برحق پیامبر اکرم ﷺ نمی‌داند.

در بیان ســـند حدیث «مَن کُنتُ مُولا فَعلیٌ مُولاه اللهمّ والِ مَن والاه وَ عادَ مَن عاداه وَ انصُر مَن نَصَرَه وَ اخذُل مَن خَذَلَه»

از مورخان می‌توان به: ۱) بلاذری در انساب ۲) ابن قتیبه در معارف ۳) یافعی در مـــراه الجنان ۴) قرمانی در اخبار الدول ۵) شـــمس‌الدین ذهبی در تذکره الحفاظ ۶) ابن کثیر در البدایه و النهایه ۷) ابن اثیر در اسد الغابه ۸) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۹) شهرستانی در ملل و نحل و ....

محدثینی مانند: ۱) امام شـــافعی‌ها ۲) امام حنبلی‌ها در مســـند و مناقب ۳) حاکم در مســـتدرک ۴) ابن مغازلی شـــافعی در مناقب ۵) خطیب خوارزمی

در مناقب ۶) هیثمی در مجمع‌الزوائد ۷) ذهبی در تلخیص ۸) قسـطلانی در المواهب‌الدنیه ۹) ابوعبدالله زرقانی در شرح مواهب و....

مفسرینی مانند: ۱) طبری ۲) واحدی در اسباب النزول ۳) فخر رازی ۴) ابن کثیر ۵) سیوطی ۶) آلوسی ۷) خطیب شبرینی ۸) نیشابوری ۹) ثعلبی

متکلمین نیز از جمله: ۱) شـریف جرجانی در شـرح مواقف ۲) شمس‌الدین اصفهانی در طوالع الانظار ۳) تفتازانی در شرح‌المقاصد و.... اشاره کرد که این حدیث را ذکر کردند و جای هیچ شـکی باقی نمی‌گذارد. در قسمت بعدی از دعا این حدیث مطرح اسـت که «اَنَا وَ عَلی مِن شَـجَرَه الواحِدَه وَ سایِرُ النّاس مِن شَجَره شَتّی» که نشان از یگانگی علی علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دهد. احادیث با این مضمون فراوان اسـت که اسـنادی فـراوان دارد و از آن جمله حدیث «عَلی مِنّی وَ اَنَا مِن عَلی» است که همان مطلب یکی‌بودن رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نشان می‌دهد.

از راویـان این حدیث شـریف می‌تـوان به: ۱) خطیب بغدادی در حاشـیه مسـتدرک ۲) سیوطی در جوامع الصغیر ۳) ابن اثیر جامع الاصول ۴) طبری در تاریخ الامم و الملوک ۵) ابن شـجری در الامالی الخمسـیه ۶) ابن کثیر در تذکره الحفاظ ۷) قرطبی در الجامع الاحکام القرآن و.... اشـاره کرد. البته این حدیث قریب به ۷۵ سند نقل شده که برخی بیان شد و به دلیل اطناب تمامـی آن‌هـا را ذکر نمی‌کنیم. البته باید بیان داشـت در صحاح سـته نیز حدیث منقول اسـت از قبیل صحیح بخاری، صحیح ترمذی صحیح مسلم.در

بیان اسناد حدیث «احله محل هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و زوجه ابنته سیدۀ نساء العالمین» این روایت نیز راویانی فراوان دارد از جمله روایاتی از صحابه مانند: ۱) ابو سـعید خـدری ۲) جابرابن عبدا... انصاری ۳) ابن ابی لیلی۴) عمر بن خطاب ۵) ام سلمه ۶) عبدالله مسعود و...

و از دیگر گروهی که می‌توان به عنوان راویان این حدیث به آن‌ها اشاره کرد عامه (اهل سـنت) هسـتند که می‌توان به: ۱) احمدبن حنبل در مسـند ۲) بخاری در صحیح ۳) ترمذی در سنن ۴) ابن ماجه المصنف ۵) ابن اثیر جامع الاصول ۶) ابن کثیر در البدایه و النهایه ۷) ابن عسـاکر در تاریخ دمشـق ۸) فخر رازی در تفسیر الکبیر و ...

البتـه می‌توان بیان داشـت که ایـن حدیث دو بخـش دارد یعنی از «زوجه ابنته نسـاء العالمین» بخشی از این حدیث است که این بخش خود افتخاری جـدا از سـایر افتخارات علی بن ابی طالب علیه‌السلام اسـت. زیرا همسـری زهرای مرضیه علیهاالسلام خود مقامی است بسیار رفیع و این مسئله است که عمربن خطاب خلیفه دوم نیز این مسئله را امتیازی برای امام علی علیه‌السلام برمی‌شمارد و از عمر بن خطاب منقول است که: سه امتیاز در علی علیه‌السلام هست که اگر در من بود سرِ افتخار به آسـمان می‌ساییدم: ۱) همسری حضرت زهرا علیهاالسلام ۲) مسدودکردن درب همه خانه‌ها به مسـجد رسـول الله جز درب خانه‌ی علی علیه‌السلام ۳) دادن پرچم در روز خیبر به علی علیه‌السلام [1]

۱- کتاب ذخایر العقبی فی المناقب ذوی القربی

در بیان سند روایت «اَحَلَ لَهُ مِن مَسجِدِه ما حَلَّ لَهُ وَ سَدَ الاَبواب الاَبابَه»

که از راویان حدیث می‌توان به: ۱) علی علیه السلام ۲) عمربن خطاب ۳) عبدالله بن عمر ۴) زیدبن ارقم ۵) جابربن عبدالله انصاری ۶) ابن عباس ۷) ابوسعید خدری اشاره کرد که سخنان این صحابه در کتب اهل سنت منقول است. از جمله: ۱) ترمذی در الجامع الصحیح ۲) ابن مغازل شافعی درمناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام ۳) احمد بن حنبل در مسند ۴) خطیب خوارزمی در المناقب ۵) حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین و ...

آنچه مربوط به این حدیث است و می‌توان به آن اشاره کرد و این حدیث به نحو ضمنی به آن اشاره دارد مبحث عصمت علی علیه السلام است که بسیار مهم است زیرا کسی که عصمت کبری داشته باشد مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسائلی چون جنابت بر آن تأثیری ندارد. یعنی طهارت ذاتی آن موجب می‌شود تا مسئله‌ای مانند جنابت مانع حضور او در مسجد که بر دیگران در این حالت حرام است نباشد. این حدیث نیز با اشاره به عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باب افضلیت امام علی علیه السلام را نشان می‌دهد. یعنی اول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ده درب را به مسجد باز می‌گذارد و بعد آن‌ها را مسدود می‌کند جز درب خانه خود و علی علیه السلام، اگر کسی منصف باشد متوجه می‌شود که این مسئله بیان افضل بودن علی علیه السلام بر سایر امت است.

در باب سند حدیث «اَنَا مَدینَهُ العِلم وَ عَلیٌ بابُها فَمَن اَرادَ المَدینَه وَ الحِکمَه فَلیَتَها مِن بابُها»

از صحابه این حدیث منقول است از جمله: ۱) علی علیه‌السلام ۲) امام حسن علیه‌السلام ۳) امام حسین علیه‌السلام ۴) جابربن عبدالله انصاری ۵) عبدالله بن عباس ۶) انس بن مالک ۷) عمروعاص و در کتب اهل سنت از قول بزرگانشان مانند: ۱)حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین ۲) خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ۳) ابن مغازلی در مناقب علی ابن ابی طالب علیه‌السلام ۴) ابوجعفر طبری در تهذیب الاثار ۵) ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق و ...

این حدیث بیانگر مطلبی نیست مگر آنکه همانطور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ظواهر و بواطن دین مبین آگاهی کامل داشتند، همانطور امام علی علیه‌السلام نیز آگاه به تمامی جوانب دین مبین بودند و در واقع می‌توان با تفکر در این حدیث به این نکته دست یافت که محتوای آن با محتوای بخشی از حدیث ثقلین که پیامبر در آن راه گمراه نشدن را پس از خود را در تمسک به کتاب الله و اهل‌بیت خود می‌دانند در اینجا هم مردم را متوجه علی علیه‌السلام می‌کنند که ای مردم اگر می‌خواهید به علم من که علم به تمامی نکات شریعت است دست پیدا کنید به علی علیه‌السلام مراجعه کنید زیرا او هم از این علوم آگاهی دارد.

در بیان «قالَ اَنتَ اَخی وَ وَصی وَ وارِثی لَحمُکَ مِن لَحمی وَ دَمُکَ مِن دَمی وَ سِلمُکَ سِلمی وَ حَربُکَ حَربی وَ الایمانُ مُخالِطَ لَحمُک وَ دَمُک

کَما خالِطُ لَحمی وَ دَمی وَ اَنتَ غداً عَلَی الحَوضِ خَلیفَتی»

اگــر بخواهیم این فراز از دعای شــریف را مورد بررســی قــرار دهیم باید با تمســک به قســمت‌های قبلی بگوییم که وقتی شــخصی دارای چنین مقام و رتبه‌ای اســت که گذشت حتماً، وارث پیامبر ﷺ اســت و ایمان او مانند ایمان پیامبر ﷺ در گوشــت و خون او رســوخ خواهد نمود، یعنی در واقع این ســخن نبی مکرم ﷺ در مورد علی علیه‌السلام نشان‌دهنده‌ی این مطلب است کــه علی علیه‌السلام قرائت دیگری جز قرائت نبی مکرم ﷺ در اســلام ندارد. یعنی به شیوه‌ی دیگر قرآن را تفسیر نمی‌کند سنت از خود به دین اضافه نمی‌کند حقیقــت را قربانی مصلحت نمی‌کند در واقع باید گفت علی علیه‌السلام همان جاذبه و دافعــه‌ای را دارد کــه پیامبــر ﷺ آن جاذبه و دافعه را دارد و این میســر نمی‌شــود مگر اینکــه علی علیه‌السلام هم ایمان خــود را از همان منبع که رســول خدا ﷺ دریافت کرده اســت دریافت نموده باشد و مانند او عصمت داشته باشد زیرا اگر غیر از این حالت بود جاذبه او با جاذبه‌ی پیامبر ﷺ و دافعه‌ی او با دافعه‌ی پیامبر ﷺ متفاوت می‌شد.

در بیــان «وَ اَنتَ غَداً عَلَی الحَوضِ خَلیفَتی وَ اَنتَ تَقضی دینی وَ تُنجِزُ عِداتی»

اگر با دقت به مســئله توجه کنیم در خواهیم یافت که علی علیه‌السلام هم خلیفه‌ی دنیای پیامبر ﷺ و هم خلیفه‌ی آخرتی رســول مکرم ﷺ اســت زیرا در حقیقت او صدیق اکبر و فاروق اعظم است و اوست که قسیم نار و جنت است

و رســول مکرم ﷺ جایگاهی را برای او مشــخص می‌کند که احدی از جن و انس در آن پایگاه نیســتند شــاید دینی که پیامبر ﷺ دارد را می‌توان از بعد تاریخی اماناتی دانست که پیامبر ﷺ پیش از هجرت از مردم در اختیار داشتند و به‌دلیل امانت‌دار بودن علی علیه‌السلام ادای این امانات را به علی علیه‌السلام سپرده بودند ولی از بعد معرفت شــناختی دین پیامبر ﷺ آن هم از سر لطف نه از روی وظیفه مانند آنچه مســیحیان در مورد صلب و فدا مسیح علیه‌السلام می‌گویند چیزی جز شــفاعت نباشد که رسول اکرم ﷺ این مسئله را حقی از امت بر گــردن خود می‌دانند زیرا پیامبر ﷺ جز که نویدبخش رحمت برای تمامی جهانیان نبود. پس دین پیامبر ﷺ شــاید همان شــفاعتی باشد که ایشان به دلیل مظهر رحمت الهی بودن‌شــان نگران آن بودند و خداوند در سوره‌ی والضحی می‌فرماید: «آن‌قدر از امت تو می‌بخشم تا تو راضی شوی.»

البته آنچه گفتیم از لفظ «و تنجز عداتی» تا حدودی مشــخص اســت یعنی وعده‌های پیامبر ﷺ برای نیکوکاران جز ســیرابی از آب حوض کوثر نیست و تحقق شفاعت برای تمامی اقشار امت که گویی نبی مکرم ﷺ این وظیفه خطیر را نیز به علی علیه‌السلام که تربیت یافته دست خود اوست واگذار نماید.

در بیان «وَ شیعَتُکَ عَلی مَنابِرَ مِن نُور مُبیَضَه وُجُوهُم حَولی فَی الجَنَه وَ هُم جیرانی»

رســول مکرم ﷺ در این فراز علی علیه‌السلام را مانند قسمت‌های بالا مورد خطاب قرار داده اســت و به ایشان می‌فرمایند: «شیعیان تو بر منابر نور، روی سفید،

گرداگرد من هستند و در بهشت همسایه من می‌باشند.» پس در مرحله‌ی اول شیعه‌ی علی علیه‌السلام رستگار است و در این مطلب اصلاً شکی نیست زیرا شیعه‌ی علی علیه‌السلام کسی است که پای خود را جای پای علی علیه‌السلام می‌گذارد. یعنی مسیر حق را می‌پیماید همان‌گونه که علی علیه‌السلام مسیر حق را می‌پیمود و جالب اینجاست که رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمی‌فرماید همسایه‌ی تو هستند می‌فرماید همسایه‌ی من هستند و در اطراف من هستند اگر کمی توجه کنیم به این مسئله می‌رسیم که رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر تمامی افعال علی علیه‌السلام مهر تأیید می‌زند و شیعیان او را همسایگان خود در بهشت می‌داند. با توجه به این مسئله ما متوجه می‌شویم که علی علیه‌السلام در تمامی کارهای خود دارای عصمت است و پیامبر مابین خود و علی علیه‌السلام هیچ تفاوتی را احساس نمی‌کند و اعمال او را چون اعمال خود می‌داند و در حقیقت شیعیان علی علیه‌السلام را شیعیان خود می‌داند ولی باید این مسئله را با دقت مورد توجه قرار داد زیرا پیامبر در این محل سخن از شیعه‌ی علی علیه‌السلام می‌گوید و از محبین سخنی به میان نمی‌آورد یعنی با توجه به احادیث هر شیعه‌ای محب است ولی هر محبی شیعه نیست. آنچه درباره‌ی شیعه باید به آن اشاره کرد این است که زمانی ما شیعه را به‌صورت عام برای تمامی اشخاص که مکتب خلافت را نمی‌پذیرند و علی علیه‌السلام را اولین امام خود می‌دانند و فرزندان آن بزرگوار را خلفاء رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌پندارند شیعه قلمداد کرده‌ایم. در اینجا شیعه را به معنای عام ترجمه کرده‌ایم و به این گروه با این مشخصه‌ی کلی شیعه خطاب کرده‌ایم

ولی اگر در سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دقیق شویم متوجه می‌شویم محبت صرف و اقرار لسانی نمی‌تواند انسان را به چنان مقام رفیعی که ایشان می‌فرمودند برساند بلکه عملی شایسته لازم است که انسان را به قرب الهی برساند و جایگاه ابدی انسان را در بهشت و آن هم در عالی‌ترین مرتبه‌ی آن تضمین کند. در حدیثی معتبر آمده است که عده‌ای از راه دور به دیدار حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام آمدند و از ایشان درخواست ملاقات کردند لیکن امام علیه‌السلام با تمامی اصرار صورت گرفته و مداومت انجام پذیرفته از سوی آن اشخاص ایشان را به حضور نمی‌پذیرفتند. این داستان چند ده روز به درازا کشید آن اشخاص ملول و دل‌شکسته به خادم امام علیه‌السلام گفتند: ما شیعیان علی علیه‌السلام هستیم اگر امام علیه‌السلام ما را نپذیرند در شهر و دیار خود بی‌آبرو خواهیم شد و از دیار خود به‌دلیل این بی‌آبرویی کوچ خواهیم کرد. چرا امام علیه‌السلام ما را نمی‌پذیرند؟ خادم امام علیه‌السلام این مسئله را به امام علیه‌السلام رساند. امام علیه‌السلام اجازه شرفیابی دادند. وقتی اشخاص وارد شدند امام علیه‌السلام بسیار سرد با آن‌ها برخورد کردند و فرمودند شما چه کسانی هستید؟ آن‌ها عرض کردند ما شیعیان علی علیه‌السلام هستیم که راه دور به زیارت شما آمده‌ایم. امام علیه‌السلام به آن‌ها رو کرده فرمودند: شیعه‌ی علی علیه‌السلام حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام هستند مسلمان است ابوذر است شما تنها بگویید ما با دوستان علی علیه‌السلام دوستیم با دشمنان علی علیه‌السلام دشمن هستیم وقتی اشخاص از سخن خود بازگشتند و آنچه امام علیه‌السلام فرموده بودند را تکرار کردند امام علیه‌السلام آن‌ها را بسیار مورد لطف قرار دادند تا جائی‌که

آن‌ها را به سینه‌ی خود چسباندند و به خادم خود فرمودند برو به تعداد دفعاتی که ما این‌ها را نپذیرفتیم به ایشـــان ســـلام کن و حاجت آنها را برآورده ساز. این داســـتان بسیار تکان‌دهنده است یعنی امام علیه‌السلام می‌خواهد به همه‌ی افراد جامعه اسلامی بفهماند که مقام علی علیه‌السلام بسیار فراتر از آن است که هر شخص بتواند با آن لاف گزاف بزند و سخنی بزرگ‌تر از حد خود بگوید. یعنی تفاوت شیعه با محب تفاوت افراد عادی با امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام است. این خود جایگاه شیعه را نشان می‌دهد و اگر ما بخواهیم شیعه را به صورت کامل معرفـــی کنیم بایـــد لحظه به لحظه زندگیِ امامان خـــود را مورد مطالعه قرار دهیم. زیرا شـــیعیان راســـتین علی علیه‌السلام آن‌ها بودند ولی این بدان معنا نیست که نمی‌توان به مقام شـــیعه حقیقی نزدیک شـــد این عمل میسر است ولی با زحمت فراوان یعنی اگر کسی بخواهد شیعه‌ی واقعی باشد و در آن جهان بر منابر نور تکیه بزند و در اطراف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد و همسایه او باشد باید اســـلام حقیقی که اسلام علی علیه‌السلام و اولاد معصوم علیهم‌السلام است در تمامی لحظات زندگی او جاری باشـــد. در واقع شیعه‌ی واقعی علی علیه‌السلام نمونه‌ی عملی اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اســـت زیرا پا جای علی علیه‌السلام می‌گذارد که صراط مســـتقیم است. پس فرق بین محب و شیعه بسیار است.

در بیان «وَ لَو لا اَنتَ یا عَلی لَم یَعرِفُ المُومِنُونَ بَعدی وَ کانَ بَعدَهُ هُدَی مِنَ الضَلالِ وَ نُوراً مِنَ العَمی وَ حَبلَ اللهِ المَتین وَ صِراطِ المُستَقیم»

بایـــد قبـــل از پرداختن به بحث در مورد جمله بالا ابتدا به این مســـئله توجه

کنیـــم که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، علی علیه السلام را عامل شـــناخت مؤمنین از منافقین و خارج‌کننده از گمراهی به نور و ریسمان الهی و راه سعادت امت می‌داند. اگر در این مسئله بیاندیشیم به این نکته خواهیم رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیماتی را به امت خود عرضه داشـــتند و تمام تلاش خـــود را نمودند تا این تعلیمات در میان مردم نمود عملی پیدا کند اما وقتی ایشان از امت می‌خواهند بعد از رحلت با علی علیه السلام باشـــند، ولی امت نمی‌پذیرند مشخص می‌شود که حتماً در مورد سایر تعالیم هم نخواهند پذیرفت و به بیانی دیگر باید گفت اعراب اسلام را فرصتی مناســـب برای اتحاد می‌دیدند یعنی متوجه شده بودند که با اسلام می‌توان همه را جمع کرد. یعنی دین عاملی برای اتحاد اعراب متفرق شده بود و منجر به این گردیده بود که این قوم بی‌سواد و بی‌فرهنگ که به گواه تاریخ در زمان ظهور اسلام در جزیره عرب هفده نفر سواد خواندن و نوشتن داشتند بتوانند بر امپراطوری‌های بزرگ زمان خود یعنی ایران و روم غلبه پیدا کنند. پس چه نیازی به علی علیه السلام و امثال علی علیه السلام بود، عرب با حفظ ظاهر اســـلام و اتحاد جامعه هر روز به پیشـــرفت‌های چشم‌گیری دست می‌یافت و نیازی به روح دین احساس نمی‌کرد که بخواهد علی علیه السلام را که ملتزم به تمامی جوانب دین بود یا خود دین مجسم بود را در حکومت دخالت دهند و در واقع برای خود دردسرتراشـــی کنند اینجاســـت که شـــعر زیدبن معاویه (علیه من جبار یســـتحق) برای انسان تداعی می‌شود که بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند و خبری از وحی و رســـالت نبوده است. همین عملکرد اعراب منجر شده است

به نوعی از شبه در دل افراد ضد دین؛ درکتابی که به قول نویسنده در مذمت اسلام نوشته بود مطلبی با درون مایه این شعر دیدم که اصلاً رسالتی در کار نبوده محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواســته اعراب را متحد کند و کشور گشایی بنماید و در واقــع مانند فاشیســت‌ها قوم خود را تقویت نماید و به جایی برســاند که اسلام را علم کرد. خوب این‌گونه عمل‌کردن یعنی محکوم‌کردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به هذیان‌گویی و نپیوســتن به سپاه اســامه و از همه بالاتر غصب خلافت که دســتور صریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود منجر می‌شــود که کســانی معاند با اسلام با کمی مطالعه در تاریخ و با توجه به قلب مریض‌شان چنین گزافه‌گویی‌هایی را بنمایند. پس اینجاست که مشخص می‌شود که چرا با علی علیه‌السلام بودن مرز بین اســلام و نفاق است؛ حال بنابر دلایلی مانند عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام که پیش‌تر در حد وســع مورد مطالعه قرار دادیم. مشخص می‌شود که علی علیه‌السلام می‌تواند خط رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ادامه دهد و حداقل در مدت کوتاهی که فرصت برای او مهیا است راه مستقیم را نشان دهد، ممکن است این سؤال ایجاد شود که وقتی امام علیه‌السلام به‌عنوان حاکم نبودند چگونه راه را می‌نمایاندند؟

باید گفت امام معصوم علیه‌السلام در تمامی شــرایط بصیر به امور امت اسلام است و بــا راهنمایی‌های خود راه را از بیراهه برای مردم مشــخص می‌کند همانطور که امام علیه‌السلام هرگز به‌عنوان امام علیه‌السلام خــود را از عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی کنار نکشیدند و به اعتراف خلفا مخصوصاً خلیفه دوم اگر علی علیه‌السلام نبود هلاک می‌شــدند. ایشان بودند که با اعمال خود، با راهنمایی‌های خود، راه را روشن

می‌کردند و در حیطه‌ی مسائل فردی هم با عمل به سیره و سنت رسول خدا ﷺ عملکرد نبی مکرم اسلام ﷺ را از نسیان و فراموشی دور نگه می‌داشتند. این مسئله در مورد تمامی ائمه صادق است یعنی وقتی ایشان احساس خطر برای کیان اسلام و بنیان شریعت می‌کنند پای در میان می‌گذارند و با راهنمایی‌های خود جامعه را از سقوط حتمی نجات می‌دهند. برای مثال می‌توان به تصحیح فتوای شیخ مفید به جریان قرارداد تنباکو در عصر ناصرالدین شاه قاجار و ... اشاره کرد.

سایر اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز با قراردادن اشخاصی در حکومت خلفای جور به‌عنوان کارگزار، شیعیان و اسلام حقیقی را مورد حمایت قرار می‌دادند حال باید از سند احادیثی سخن گفت که علی علیه‌السلام را فاروق و قسیم می‌داند برای حق و باطل و شخص راستگویی می‌داند که با صدق خود در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی باعث شناخت حقیقت می‌شود. در مسئله‌ی صدیق بودن علی علیه‌السلام می‌توان به این کتب اشاره کرد:

۱) صواعق المحرقه ص۱۲۵ ۲) کفایه المطالب ص۱۲۴ ۳) الریاض النضره جلد۲ و در همین راستاست که طبرانی در المعجم الکبیر جلد۶ ص۲۶۹ و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق ج۱۲ ص۱۳۰ و ... و باز افرادی مانند ابن عساکر، ابن ابی الحدید و کوفی و ... احادیثی در کتب خود مبنی بر صدیق بودن علی علیه‌السلام و فاروق بودن او برای امت نقل کرده‌اند.

در بیان «لا یَســبَقُ بِقَرابَه فی رَحِمٍ وَ لا ســابَقَه فی دین وَ لا یَلحِقُ فی مَنقِبَه مِن مَناقِبَه یَحذُو حَذوَ الرَسُول صَلَی اللهِ عَلَیها وَ الِهُما»

هیچ‌کس به قرابت ظاهر و باطن با رسول خدا ﷺ بر او سبقت نیافتند و در اسلام و ایمان بر او سبقت نگرفتند و نه کسی با او در مناقب و اوصاف کمال خواهد رســید و تنها قدم به قدم از پی رســول اکرم ﷺ راه پیمود که درود خدا بر هر دو و آل طاهرشان باد.

در مورد قرابت علی علیه السلام و رســول مکرم ﷺ آنچه در تاریخ مشــهود است و مورد اختلاف نمی‌باشــد این امر اســت که رســول مکرم ﷺ در زمانی که ابوطالب از لحاظ مالی به دلیل کثرت اولاد در فشار است بنابر پیشنهاد پیامبر ﷺ بــه عباس عموی خــود، هرکدام فرزندی از فرزنــدان ابوطالب را برای سرپرســتی از پدرشان درخواست می‌کنند که در این میان علی علیه السلام در دامان نبی اکرم ﷺ قــرار می‌گیرد و از عوان کودکی تحــت تربیت همه جانبه‌ی رســول خدا ﷺ قرار می‌گیرد به‌نحوی که هیچ‌گاه از ایشان جدا نبوده مگر در سفرهای تجاری یعنی علی علیه السلام به‌نحوی به رسول الله ﷺ نزدیک بود که هیچ‌کدام از اعمال ایشــان نبود مگر آنکه علی علیه السلام آن را درک کرده است. ابن ابی الحدید در جلد ســوم از کتاب شــرح نهج البلاغه اینطور می‌نگارد فضل ابــن عباس نقل می‌کند از پدرم پرســیدم محمد ﷺ کدام‌یک از فرزندانش را بیش‌تر دوست داشــت؟ گفت علی علیه السلام را. گفتم من از فرزندان او پرسیدم، گفــت ندیدم یک روز علی علیه السلام از محمد ﷺ جدا باشــد مگر آنکه به ســفر

تجـارت رود و هیچ پـدری را مهربان‌تر از محمد ﷺ بـه علی علیه‌السلام ندیدم و فرزندی فرمان‌پذیرتر از علی علیه‌السلام به محمد ﷺ. نکته بعد اینکه علی علیه‌السلام اولین اسـلام‌آورنده اسـت که ایمان هم به درون روح و اعماق وجود او رسوخ کرده اسـت. در کتاب ذخائر العقبی طبری حدیثی از رسول خدا ﷺ وجود دارد که می‌فرماید: اولین کسی که اسلام آورد و نماز به پا داشت علی علیه‌السلام بود. طبری از قول عباس ابن عبدالمطلب نقل می‌کند که در پاسخ به سؤال عفیف برادر اشـعث بن کندی که نمازگزاران را که دیده بود و سـؤال کرده بود آن جوان و کودک و زنی که در کنار او هستند کیانند و چه می‌کنند؟

گفـت: آن جوان برادرزاده‌ام محمـد ﷺ و آن زن خدیجه علیهاالسلام و آن کودک عموزاده‌ی محمد ﷺ علی علیه‌السلام است.[1]

حـال باید به این نکته پرداخـت که آیا ایمان کودک نابالغ صحیح و پذیرفته اسـت یا نه؟ ما برای اینکه ممکن است شخص درسنین طفولیت به پختگی برسـد دلایل فراوانی داریم حتی در بعضی از موارد این اشخاص جزء اولیاء و اوصیاء هم نبودند و فقط نبوغ در وجود ایشـان بوده است مانند ابن سینا که در هجده سالگی تمامی علوم دوران خود را به‌صورت کامل و جامع می‌دانست و به آن‌ها مسـلط بود. شـخص دیگر، خیام نیشـابوری اسـت که در سن ۵ سـالگی وقتی سـه بار قرآن را از رو خواند حافظ کل قرآن شده بود. پس این مسـئله که شخص در سـنین کودکی به آن پختگی برسد که معنای دعوت

۱- تاریخ طبری ج۱۲ ص۱۱۲

پیامبر ﷺ را درک کند و حقاً به آن ایمان بیاورد دور از ذهن نیست وانگهی مسلمین در قرآن دیده بودند که عیسی علیه‌السلام به‌محض تولد در گهواره سخن گفت و خود را پیامبر خدا معرفی کرد. در ثانی اگر علی علیه‌السلام طفل بود و قدرت تشخیص نداشت چرا عباس و سایر عرب حتی ابوسفیان و ... او را مسلمان می‌دانستند. وقتی آن‌ها علی علیه‌السلام را مسلمان می‌دانستند یعنی بر عقل و درک او نسبت به این دین مهر تایید می‌زنند. ثالثاً در زمانی که پیامبر ﷺ بنابر دستور قرآن موظف شد تا عشیره‌ی خود را به اسلام دعوت کند، در آن جمع جز علی علیه‌السلام کس دیگری اعلام آمادگی برای کمک به نبی اکرم ﷺ نکرد و رسول خدا ﷺ، علی علیه‌السلام را به‌عنوان وصی خود معرفی کرد و بنابر مبحث عصمت که پیش از این گذشت وقتی پیامبر ﷺ شخصی را به‌عنوان وصی خود معرفی می‌کند. یعنی عقل او، ایمان او و رفعت و منزلت او را تایید کرده است زیرا کار پیامبر ﷺ از روی هوای نفس نیست. رابعاً اگر ما بخواهیم ابوبکر را اولین مسلمانان بدانیم باید این سوال را مطرح کنیم که چرا خود او در هیچ کجا به این مسئله استناد و احتجاج نکرده است در حالی‌که علی علیه‌السلام دائماً به این مطلب احتجاج می‌کند و به آن مباهات می‌نماید که من اولین اسلام آورنده بودم. حال بایستی به این مسئله پرداخت که آیا کسی در فضیلت همپای علی علیه‌السلام هست یا نه؟ که باید جواب این سوال را منفی داد. زیرا هیچ‌کس همپای علی علیه‌السلام در فضائل نیست و علی علیه‌السلام فضائلی دارد که هیچ‌کس در آن‌ها با او شریک نمی‌باشد که ما در این‌جا سر آن نداریم

که آن فضائل را برشـــماریم، زیرا خود کتابی مستقل را می‌طلبد. ما در اینجا از زاویه‌ای دیگر به مسئله نگاه می‌کنیم و آن اینکه این فضائل نشانه‌ی درجه اخلاص شخص است و مانند مدال و درجه نظامی است که حسب شایستگی و ســوابق شخص به او اعطا می‌شــود. در روز غدیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شخصی را به امامت مســلمین معرفی می‌کند که برگزیده‌ی خدای تعالی اســت و در روز غدیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شخصی را به امامت مسلمین معرفی می‌کند که برگزیده‌ی خدای تعالی اســت و مهم‌ترین مرتبه‌ی او عصمت کبری اســت که علی علیه‌السلام واجد آن اســت و کســی از خلایق به جز ائمه اطهار علیهم‌السلام واجد آن نیســت و در مراتب بعدی خدماتی اســت که او انجام داده و بر فضیلت خویش افزوده است. پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کسی را معرفی کرد که این شخص درجاتی بالاتر نسبت به سایرین داشت. به بیان دیگر این‌که علی علیه‌السلام دارای مقاماتی است که دیگران در او با علی علیه‌السلام شــریک نیستند. همین بس که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را بعد از خود به‌عنوان پیشــوا به جامعه معرفی می‌کند که نشــانه‌ی فضیلت علی علیه‌السلام بــر تمامی مردم دوران خویش اســت. کســب کمالات نیــاز به گام برداشتن در خط کمال دارد یعنی زمانی شخص به درجات کمال می‌رسد که مســیر را یافته باشد و در پیچ‌وتاب‌های مسیر راه را گم نکند و به بیراهه قدم نگذارد. چه کسی می‌تواند این‌گونه باشد؟ مسلماً شخصی که از همه نزدیک‌تر به راهنمایی باشــد که در اول صف در حرکت اســت و بی‌واسطه او تعالیمش را در هر لحظه رصد می‌کند. پس اوســت که راه را به خطا نمی‌رود و همین

خطا نرفتن مســیر موجب می‌شــود که آن شخص حتماً به سر منزل مقصود برســد و در مقام دوم بعد از راهنما مســیر را به پایان ببرد که درود خدا بر راهنما و ملازمش باد.

در بیــان «وَ یُقاتِلُ عَلَــی التَاویل وَ لا تَاخُذُهُ فِــی اللهِ لَومَه لائِم قَد وَتَرَ صَنادیــدَ العَــرَب وَ قَتَل اَبطالَهُم وَ ناوُشَ ذُوبانَهُم فــادَعَ قُلوبَهُم اَحقاداً بَدریه و خِیبَریه وَ حُنَینیه وَ غَیرَهُنَّ»

«و علی است که با تاویل جنگ می‌کند و در راه رضا خدا از ملامت و سرزنش بدگویان باکی ندارد و در راه خدا خون‌های صنادید و گردن‌کشان را به خاک ریخت و شــجاعان و پهلوانان ایشان را به قتل رســانید و دل‌هایشان را پر از عقده و کینه از واقعه جنگ بدر و خیبر و احد و غیره ساخت.»

بازهم به مســئله‌ی طهارت ذاتی باز گردیم بنا به آنچه بیان شد علی علیه‌السلام جزء اهل‌بیت هســتند و اهل‌بیت طهارت ذاتی و عصمت در تمامی جوانب دارند و بنابر نص صریح قرآن به بطون آیات دسترســی دارند. قرآن کریم می‌فرماید: «مس نمی‌کنند مگر مطهرون»[۱]

بــا توجه به آیه‌ی ۳۳ ســوره‌ی ۳۳ که مطهــر را اهل‌بیت معرفی می‌کند در می‌یابیم که این اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هســتند که به بطون قرآن و تاویل حقیقی آن آگاهی و دسترســی دارند و نیز اســتفاده می‌شــود از جمع این آیات که اهل‌بیت علیه‌السلام هیچ محدودیتی برای دسترسی به قرآن ندارند زیرا

۱- آیه ۷۹ سوره مبارکه واقعه

شرط دست یافتن به ظاهر و باطن قرآن طهارت است که حضرات معصوم علیهم‌السلام همیشـــه و در هر حال واجد آن هستند. این مسئله در رفتار علی علیه‌السلام مشهود اســت، زمانی‌که وارد جنگ‌ها می‌شـــد آن‌چنان رفتار می‌کرد که گویی روح قرآن و ســـنت نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اســـت. در جنگ با دشمن سستی نمی‌کند و بـــا تمام توان می‌جنگد البته تا جائی‌که دســـتور دارد. یعنی تا جائی‌که فتنه ســـرکوب شـــود و پا را فراتر نمی‌نهد. یعنی علی علیه‌السلام آن‌گونه می‌جنگد که در آن جنگ اولین مرحله اجرای دستور خداوندی باشد و در مرحله‌ی دوم حق به جای خویش بازگردد و در مرحله‌ی بعد موجب تعالی برای طرفین باشـــد. بدین‌گونـــه که مجاهدین با جهاد خـــود در راه تعالی گام نهند و جبهه مقابل نیز دچار تحول شـــود و اگر نشـــد حداقل این اســـت که جامعه از شر عنود و طغیان‌گر آســـودگی می‌یابد. زمانی‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مکه وارد شدند تمامی مـــردم را عفـــو کردند ما همین رفتـــار را در مورد علـــی علیه‌السلام در ورود به بصره می‌بینیم که ایشـــان نیز بصریان را مورد عفـــو قرار می‌دهند و اجازه‌ی تعدی به هیچ‌کس را نمی‌دهند. این به چه دلیل اســـت؟ آیا جز این اســـت که علی علیه‌السلام محتوای اسلام را به‌درستی درک کرده است؟ و محدوده‌ی آن را محترم می‌شمارد؟ در هر گروه تندرو کندرو وجود دارند که همین‌ها گاهی پا را فراتر از حـــد خود می‌نهند تا جائی‌که قرآن کریم به ایشـــان می‌فرمایند: «از خدا و رسول پیشی نگیرید و از خدا بترسید»[1]

۱- آیه ۱ سوره مبارکه حجرات

یعنی علی علیه‌السلام کسی است که فقط آنچه قانون الهی است و مقتضای مصلحت است را انجام می‌دهد. مصلحتی که او می‌بیند بر خلاف آن مصلحتی است که بعضاً عوام به‌کار می‌برند. علی علیه‌السلام با یک کلام می‌توانست خلافت را در دست گیرد و بعد هر کاری که مایل است را انجام دهد ولی مصلحتی که علی علیه‌السلام می‌بیند مصلحتی است برای تمامی اعصار و قرون و در این راه هیچ سخنی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. نه انتقادات نابه‌جا او را ناراحت می‌کند و نه تشویق‌ها او را مغرور می‌نماید. او با بزرگان و جنگاوران نبرد می‌کند ولی به خود ترسی راه نمی‌دهد و قوی پنجگان را شکست می‌دهد. کسانی که هرکدام از قبیله‌ای بزرگ بودند و این مسئله موجب می‌شد که علی علیه‌السلام دشمن تمام عرب باشد. و در این‌جا سخن خود او به خاطر می‌آید که می‌فرماید: «اگر تمام عرب پشت به پشت هم دهند و در مقابل من بایستند من پشت به آن‌ها نمی‌کنم.» زیرا او یک نقطه را می‌بیند و آن هم بندگی است. برای جنگ بدر که در آن علی علیه‌السلام دخیل بود بنابر نقل ابن ابی الحدید، علی علیه‌السلام از پنجاه و دو کشته‌ی مشرکین که نام‌شان معلوم است بیست و چهار نفر به‌دست علی علیه‌السلام یا با دخالت ایشان هلاک شده‌اند که یکی ولید فرزند عقبه است که خواهر او هند زن ابوسفیان است و همین مسئله باعث عقده و غضب مشرکین نسبت به علی علیه‌السلام شد. ولی او گامی به عقب بر نمی‌داشت. این مسئله درمورد زمان خلافت ایشان نیز صادق است. یعنی کسانی بودند که ایشان را بعد از صلح با معاویه و جریان حکمیت کافر

می‌خواندند ولی او به این دسته از حمقا وقعی نمی‌نهاد، در زمانی دیگر یعنی هنگامی که بصره را تصرف می‌کند باز با اعتراض عده‌ای مواجه است اما او فقط به سنت رسول خدا ﷺ عمل می‌کند و با جوسازی‌ها مغلوب نمی‌شود و حق را رها نمی‌کند و جز به آنچه نص صریح دین مبین است حرکتی را صورت نمی‌دهند. در کل می‌توان این نکته را بیان کرد که چه شخصی حقیقتاً مکتبی است؟ و چه شخصی دین خود را بر سر زبانش گرفته است؟ در این‌جا باید این مسئله موشکافانه مورد بررسی قرار گیرد یعنی هنگامی‌که ناسزاگویان و یا در نقطه‌ی مقابل هواخواهان شخصی جوسازی می‌کند آیا در فشار روانی باید مکتب را رها می‌کرد یا نه؟ امام علی علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند: «من مانند آن حیوان احمق (کفتار) نیستم که با صدایی که به وسیله‌ی شکارچیان این حیوان، ایجاد می‌شود و این حیوان را به تله می‌اندازند من نیز در اثر بازی روانی در تله بیافتم. (نقل به مضمون) یعنی تکلیف خود را فراموش کنم.»

در بیان «فاضَیتُ عَلَی عَدَاوَتِه وَ اَکَبتُ عَلَی مَنابِذَتِه حَتّی قَتَل الناکِثین وَ القاسِطین وَ المارِقین وَ لَها قَضی نَحبَهُ وَ قَتَلهُ اَشقِی الاخَرین یَتبَعُ اَشقیِ الاَوَلین لَم تَمثیلَ اَمرَ رَسُولِ الله صَلَّ الله عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم»

بازماندگان‌شان کینه‌ی علی علیه‌السلام را درگرفتند و در اثر آن کینه‌ی پنهانی بر دشمنی او قیام کردند و به مبارزه و جنگ با او هجوم آوردند تا این‌که ناگزیر او هم با عهدشکنان است (مانند طلحه و زبیر) و با ظالمان و ستمگران (مانند

معاویــه) و با خوارج مرتد از دین در نهروان به قتال برخواســت و چون نوبت مرگ او فرا رســید ابن ملجم، شــقی‌ترین خلق عالم به تبعیت از اولین شقی عالم (شیطان) فرمان رسول خدا را امثــال نکرد.

علی علیه‌السلام بعــد از مدت‌های طولانی دوری از خلافت که جایگاهی خدایی برای او بود به آن دســت پیدا کرد ولی به‌دلیل پیشینه‌ی امام علیه‌السلام از همان آغازین روزهای حکومت او جریان‌های متعددی برای سرنگونی حکومت ایشان شروع بــه فعالیت کردند که نتیجه‌ی این جریانات وقوع ســه جنگ خانمان‌ســوز و ریخته‌شــدن خون بسیاری از مسلمین بود. اولین فتنه مسئله‌ی خروج طلحه و زبیــر و عایشــه بر امام علیه‌السلام بود کــه منجر به وقوع جنگ جمل شــد. جمل فتنه‌ای بود بس عظیم که اهل بصر نیز در آن همراهی طلحه و زبیر و عایشه را می‌نمودند که البته به پیروزی امام علیه‌السلام و شکســت طلحه و زبیر و عایشــه انجامید. امام علیه‌السلام در چندین خطبه به ریشــه‌یابی مســئله می‌پردازد و مسائل را تبین می‌کنند. با دقت در این خطبه‌ها مســائلی ارزشــمند برای ما روشن می‌شــود که از آن جمله می‌توان به عمل به ســیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، توجه به جنگ روانی دشــمن، دلاوری، شناخت ام الفساد و محلی که اتکاء دشمن به آن اســت یعنی شــتر (که پس از کشته‌شدن شتر بســیاری متفرق شدند و همین مســئله موجب شــد که جنــگ فروکش کند) را نــام برد. اما جنگ با معاویه که او حقّاً اســلام را اســیر کرده بود. با اعمــال خود موجب بی‌آبرو شدن اسلام می‌گشت. امام علیه‌السلام به مقابله با او می‌شتابد و در حالی‌که پیروزی

نزدیک بود، جهل بعضی از اشــخاص و سیاســت شیطانی عمروعاص موجب شــکل‌گیری پدیده‌ای شــوم به نام حکمیت می‌شود. آن هم در جائی‌که امام معصوم علیه‌السلام حضور داشــته اســت که این خود نشان از جهل مرکب عده‌ای نه چندان قلیل بوده که نتوانســتند قرآن ناطق را بر قرآن صامت برتری دهند. در این نبرد معاویه با حیله‌ای شــیطانی باعث شد تا ماجرای حاکمیت شکل بگیــرد و بــا ایجاد حکمیتی که جهال آن را بــر امام علیه‌السلام تحمیل کرده بودند، ماجرای شــوم به نام نهروان پدید آید و عــده‌ای از افراد به‌ظاهر مقدس علی علیه‌السلام را کافر بدانند و در مقابل ایشان دست به عصیان زدند ولی کمتر از تعداد انگشــتان دو دست از آن‌ها باقی ماند و سایرین به خاک هلاکت افتادند. ولی جالب اینجاســت تا زمانی‌که این افراد دســت به اسلحه نبرده بودند و در حد سخنرانی با امام علیه‌السلام مبارزه می‌کردند، امام علیه‌السلام نیز با آن‌ها از در خشونت وارد نمی‌شد که این خود نکته‌ای بسیار روشن در حوزه‌ی زمام‌داری امام علیه‌السلام.

اگر این مســئله را کنار نحوه‌ی برخورد با عایشــه و چگونگی برخورد نظامی با ســپاهیان معاویه در مســئله آزادی نهر آب برای استفاده سپاه دشمن که قبلاً مانع از دســت‌یابی امام علیه‌السلام و همراهان‌شان به آب شده بودند و هم‌چنین توجه به منع دوســتان خود از ناســزاگویی به دشمن و دستور به فاش‌کردن جنایات آنها همه و همه را در کنار هم قرار دهیم نشــان‌دهنده‌ی این اســت که علی علیه‌السلام چگونه هم به ســنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل می‌کرد و هم بیان‌گر گفتمان جهاد در اســلام ناب بوده اســت. اما در بحث تقسیم‌بندی دشمنان

علی علیه‌السلام به عهدشـــکنان، ظالمان و خارجیان از دین، باید گفت این صفات در هر ســه گروه وجود داشــته است و این‌گونه نبوده است که یکی از آن‌ها مثلاً خوارج صفت خروج‌کننده را داشــته باشند و عهدشکنان این صفت را نداشته باشــد ولــی چون یکی از این صفات در هر کــدام از این گروه‌ها بیش‌تر بوده لذاســت که به این نام معروف شده‌اند. اگر به مسئله موشکافانه نگاه کنیم در خواهیم یافت که عهدشــکنان هم ظالم بودند و هــم خارجی. بدین نحو که بــر امام زمان خــود خروج کرده بودند پس خارجی بودند و ظالم از آن لحاظ که با عهدشکنی و خروج خود عامل ریخته‌شدن خون بسیاری از مسلمین و برهم خوردن نظام جامعه و ظلم و تعدی به بسیاری از اشخاص بی‌گناه شده بود و از نگاهی دیگر با ایجاد جنگ روانی به فریب عده‌ای جاهل و ســاده‌لوح پرداختند که خود ظلمی عظیم است و آن‌ها که از آنان به ظالمین تعبیر شده است هم عهد خود را برای دفاع از حق که همان علی علیه‌السلام است شکستند که این عهد را با پروردگار خود داشتند و هم با جنگ بر علیه امام حق علیه‌السلام حتماً از دین خروج کردند و آنان‌که به خارجی از دین و خوارج مشــهور هســتند هــم عهد خود را با خدا شکســتند و هــم بیعتی را که بــا امام علیه‌السلام بر گردن داشــتند رها کردند. زیرا ایشان از ســپاهیان امام علیه‌السلام در صفین بودند و هم با اعمال خود از جمله جنگ با امام علیه‌السلام و تعدی به بی‌گناهان، دریدن شکم زنی حامله، مرتکب ظلمی عظیم شــده‌اند و در هر صورت دسته‌ی خوارج که ابن ملجم لعین جزء آنها بود علی علیه‌السلام را به شــهادت رســاندند و جالب این است

که دشـــمن علی علیه‌السلام در میان اهل‌بیت به شقی‌ترین شقیان معروف است در حالی‌که قاتلان تمامی ائمه افرادی بســـیار شقی بودند. زیرا کسانی را به قتل رسانده‌اند که این افراد وجه الله بودند، بدین معنا که دارای صفات الهی بودند. امام رضا علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند: وجه الله نه این‌که خدا صورتی دارد و ما صورت او هســـتیم بلکه یعنی ما اهل‌بیت نمادی از تجلیات صفات حق تعالی هستیم. با این حال این قاتل علی علیه‌السلام است که شقی‌ترین شقیان لقب گرفته است. شاید از آن باب که علی علیه‌السلام از سایر ائمه افضل است که حتماً این‌گونه اســـت و بنابر آیه‌ی مباهله علی علیه‌السلام با رســـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اتحاد نفسانیه داشته است. پس قاتل برترین خلق خدا بعد از بنی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حتماً شقی‌ترین افراد اســـت. کشتن یک شـــخص بنابر صریح قرآن کریم مانند کشتن تمامی خلق اســـت پس ظلمی آشکار و بســـیار بزرگ است. پس نکشـــتن افراد بی‌گناه و احترام به خون انسان‌ها امتثال امر الهی است که ابن ملجم ملعون با این کار (کشـــتن علی علیه‌السلام) این امتثال را انجام نداد و در ضمن هیچ‌کدام از این ســـه دسته امر خدای عزوجل و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را امتثال نکردند زیرا خداوند و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امر به دوستی اهل‌بیت علیه‌السلام فرموده بودند و تعدی به امام و غصب حق او، ظلم به او، نشناختن امر او و عهد او، همه و همه امتثال نکردن امر پیامبر است که علی علیه‌السلام را باب علم خود، وصی خود و اداکننده‌ی دیون خود و امام و هادی امت بعد از خود می‌دانسته بود.

در بیــان «فِی الهادینَ بَعــدَ الهادین وَ الاُمَّهِ مُصرَه عَلَــی مَقتَه مَجمَعَه عَلَــی قَطیعَه رَحِمَه وَ اِقضــاءِ وُلدِه اِلّا القَلیل مِمَّن وَ فــی لِرِعایَهِ الحَق فیهِم فَقُتِلَ مَن قُتِل وَ سُبیَ مَن سُبی وَ اُقصی مَن اُقصی وَ جَزَی القَضاء لَهُم بِمی یُرجی لَهُ حُســنُ المَثُوبَه اذا کانَت الاَرضُ یُورِثُها مَن یَشاء مِن عِبادِهِ وَ العاقِبَهُ لِلمُتَقین.»

راهنمایان بعد از راهنمایان امتثال نشد و امت بر دشمنی با او اصرار ورزیدند و بــر قطع رحم او اجتماع کردند و هم بر تبعیدکردن فرزندانش، مگر اندکی از آنان‌که رعایت حق کردند درباره ایشان. پس کشته شدند عده‌ای از آنان و اســیر شدند عده‌ای از ایشان و تبعید شدند تعدادی و قضایی آنان جاری شد بر آنچه امید ثواب برایش می‌رود، چون زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش بخواهد ارث می‌دهد و عاقبت به نفع پرهیزگار است.

پس از بحث در مورد عصمت که شاه بیت مباحث امامت است و به‌طور کلی دلیل حقانیت و لازم الاتباع بودن حضرات معصومین علیهم‌السلام اســت و نیز این‌که علی علیه‌السلام خلیفه‌ی بلافصل رســول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اســت به این نکته برمی‌خوریم که بعد از علی علیه‌السلام تکلیف امامت و عصمت چیســت؟ چه کسانی عهده‌دار این وظیفه هســتند. اینکه در حدیث بیان شده است که خلفای بعد از نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دوازده نفر هســتند، آیا این اشخاص همان کسانی هستند که حکومت را بعــد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اختیار خود داشــتند؟ یا منظور اشــخاص دیگری است؟ برای پاسخ به سوال اول باید این را گفت که بنابر سخن قرآن کریم که

به حضرت ابراهیم می‌فرماید: «عهد و پیمان ما به ظالمین نمی‌رسد.»[۱] در واقـع این عهد و پیمان که همان ابلاغ امر الهی و راهبری به‌سـوی هدف نهایی است که مختص بندگان صالح خداوند متعال است و فاسقان و فاجران از آن خـارج هسـتند. در ضمن باید ایـن نکته را یادآور شـد که امر امامت انتخابی اسـت از سـمت خداوند متعال، که معصومی، معصوم بعد از خود را معرفی می‌کند همان‌طور که علی علیه‌السلام را رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی کرد، امامان بعدی هم باید به‌وسیله‌ی علی علیه‌السلام معرفی گردند.

آنچه در متن روایات شـریف آمده است این است که بخاری در صحیح خود از جابر ابن سـمره نقل می‌کند کـه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «دوازده امیر خواهد بود. آنگاه سـخن گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود که همه آنان از قریشند.»[۲]

ایـن حدیـث و نیز احادیثی با همین محتوا در کتبی مانند مسـند احمد بن حنبل نیز موجود است ، پس مطلب مقوله‌ای قابل انکار نیست ولی حدیث را می‌توان این‌گونه نیز تفسیر کرد که منظور نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعد از رجعت بوده است که تمامی ائمه علیهم‌السلام در آن زمان حکومت خواهند داشت. لیکن این شبهه بـه این صورت که خلافت امری باطنی اسـت و نـه ظاهری که خلیفه حتماً باید حکومت ظاهر هم داشـته باشد پاسـخ داده می‌شود. پس این امر اثبات

۱- آیه ۱۲۴ سوره‌ی مبارکه بقره

۲- کتب حدیث صحیح مسلم و بخاری به ترتیب در مجلدات ۶ و ۸

می‌شـــود که ائمه اطهار علیهم‌السلام یعنی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تا مهدی موعود(عجل الله فرجه الشریف) همه خلفای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند ولی عمدتاً حکومت ظاهر نداشتند. حدیث دوازده خلیفه بودن خلفای بعد از رســول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امری اســت که شیعه و سنی در آن اختلاف ندارند اما عده‌ای برای ارضای تعصبات جاهلانی خــود این خلفا را همــان حاکمان بعــد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانند. در حالی‌که فســوق و عصیان در بعضی از این افراد بســیار به چشم می‌خورد به گونه‌ای که از قتل پســر رســول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گرفتــه تا به منجنیق بســتن خانی خدا، بی‌عفت‌کردن دختران مدینه و به تیر بســتن قرآن نمونه‌ای است از خروارها عمل ناپســند که خلفــا (یا بهتر بگوییم حاکمانی کــه غصب مقام خلافت را نموده بودند) بعد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرتکب آن‌ها شدند.

بــا توجــه به این نکته که خلافــت همان‌گونه که در قــرآن کریم جایگاهش مشخص است امری است مقدس، خداوند در قرآن می‌فرماید: «من می‌خواهم در زمین برای خــود خلیفه قرار دهم.»[1] یا اینکه می‌فرماید: «ای داوود ما تو را بــه عنوان خلیفه در زمین قرار دادیم.»[2] همان‌طور که قبلاً هم بیان شــد، خلیفه جایگاه تثبیت اوامر و نواهی کســی را دارد که او را بر خلافت برگزیده اســت پس منظور از «الهادین بعد الهادین» همان اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام هســتند. اما این مسئله مطرح اســت که اگر این اشخاص خلفای پیامبر

۱- آیه ۳۰ سوره‌ی مبارکه بقره

۲- آیه ۲۶ سوره‌ی مبارکه ص

صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند و شیعه و سنی بر این امر اجماع دارند که این افراد صالحان امت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند علت اصرار بر دشمنی با آن‌ها چه می‌تواند باشد؟ اگر به سیر تاریخ نظری ژرف بیندازیم به این مسئله برمی‌خوریم که هر کجا مصلحی قصد اصلاح امور را داشته باشد حتماً با عده‌ای عنود مواجه شده است ولی اصل این جا است که این عناد از کجا ناشی می‌شود؟ اصلاح اوضاع اجتماع مانند درمان کردن شخص بیمار است که قطعاً درد و رنج برای بیمار را در پی دارد وقتی مصلح قصد اصلاح را دارد باید با کژی‌ها و رفتارهایی که به صورت غلط برای مردم نهادینه شده است مبارزه کند که این خود مقاومت‌هایی را در پی خواهد داشت و از سوی دیگر عده‌ای برای حکومت بر افراد اصولی را به غلط و با التباس حق بر باطل برای جوامع درونی می‌کنند و بنیان حکومت خود را بر آن‌ها استوار می‌کنند و قطعاً مقاومتی هم از سوی این طیف مشاهده خواهد شد زیرا منافع این طیف بیش از سایرین در خطر است، مقاومت‌ها از سوی مردم عافیت‌طلب هم از سوی دیگر است. زیرا آن‌ها دوست ندارند نظام زندگی آنان به هم بخورد و همین امور موجب می‌شود که عده‌ای از حضرات ائمه علیهم‌السلام شهید شوند، عده‌ای شکنجه شوند، عده‌ای تبعید شوند. در این میان افرادی که ایمان به درون قلب‌شان راه پیدا کرده کم هستند. همان‌گونه که امیرالمومنین علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید:یاوران حق کمتر از یاوران باطل هستند. ولی باید نکته‌ای را مد نظر داشت که زمین ارث بندگان صالح خداوند است و در نهایت حق خواهد آمد و باطل رفتنی است.

در بیان «وَ سُبحانَ رَبِّنا اِن کانَ وَعدُ رَبِّنا المَفعُولاً وَ لَن یَخلِفُ اللهُ وَعدَهُ وَ هُوَ العَزیزُ الحَکیم»

پاکیزه اســت پروردگار ما همانا که وعده پروردگار ما شــدنی است و خدا در وعده‌اش تخلف نمی‌کند و او عزیز و حکیم است.

چند نکته در این ســخن مطرح اســت اول اینکه وعده‌ی خداوند چیست؟ و دیگر اینکه چرا وعده‌ی او حتماً محقق می‌شــود. در پاسخ به بخش اول آنکه وعده‌ای که خداوند می‌دهد این اســت که در نهایت جامعه به صلاح و فلاح خواهد رســیده و با محو باطل حق جایــگاه حقیقی خود را خواهد یافت و با این عمل بشــر راه تکامل را بدون هیچ دغدغه‌ای طی خواهد کرد و زمین به کســانی ارث خواهد رسید که به استضعاف کشیده شــده‌اند و در واقع نظام جهانی به صورتی خواهد بود که فضیلت‌ها معیار برتری است و زور و زر تزویر جایگاهی نخواهد داشــت و دلیل تخلف ناپذیر بودن این وعده این اســت که وعده دهنده موجودی اســت حکیم که تمامی اعمال او دارای علت و حکمت اســت یعنی دنیا را خلق نکرده برای باطل (بدون دلیل) که بشــر فقط در آن مانند چارپایان زندگی کند و بعد به هیچ تبدیل شود. بشر خلق شده است تا راه تکامل را طی کند و به اوج خود برســد، به شــناخت پروردگارش، به قرب و رضــای خداوندی نائل آید که کمال محض معنایی نخواهد داشــت مگر با رسیدن به قرب و رضای خداوند پروردگار جهانیان، این آن وعده‌ای است که تخلف ناپذیر است زیرا منشاء وعده، عزیزی حکیم است.

در بیــان «فَعَلَی الاَطایِب مِن اَهــلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلیٍ صَلَی الله عَلَیهُما وَ الِهُمــا فَلیَبکِ الباکُون وَ ایّاهُم فَلیَنــدُبِ النّادِبُون وَ لِمثلِهِم فَلتَذرَفِ الدُّمُوع وَلیَصرَخِ الصّارِخُون وَ یَضِجَّ الضاجُّون وَ یَعِجَّ العاجُّون»

باید بر پاکان اهل‌بیت پیغمبر و علی که ســلام و درود خدا بر آنان باد، گریه کنند و بر آن مظلومان عالم ندبه و فغان کنند و برای مثل آن بزرگواران اشک از دیدگان بارند و ناله و زاری و ضجه و شیون از دل بر کشند.

حال در این‌جا بحثی پیرامون معنای عبارت دعای شــریف مطرح می‌شود که ممکن اســت خود تولید شــبه کند که آیا اهل‌بیت علیهم‌السلام به دو دسته تقسیم می‌شوند؟ عده‌ای پاکان هستند و عده‌ای غیر از آنان؟ باید به این نکته توجه کرد که «من» اســتعمال شــده و در اینجا نه بدین معناست که معنای «از» یعنــی فصل و تقســیم اهل‌بیت علیهم‌السلام از آن فهمیده شــود بلکه یکی از معنای «مــن» ترادف معنوی اســت که با لحــاظ این نکته ما به ایــن معنا خواهیم رســید که اهل‌بیت علیهم‌السلام همان پاکان هســتند. باید این نکته را لحاظ کرد که اهل‌بیت علیهم‌السلام همان چهارده معصوم علیهم‌السلام هســتند و ســایرین ازجمله صحابه و زنان رســول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حتی امامزادگان از این جمع خارج هستند، هرچند کــه بعضاً مقام بســیار رفیعی نیز دارند که قابل وصف نیســت مانند حضرت عباس علیه‌السلام که امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) دســتور توســل به ایشان را برای برطرف کردن حاجات صادر می‌فرمایند. اگر بخواهیم تشــبیهی انجام دهیم تا مسئله برای ذهن قابل فهم‌تر شــود باید بگوییم که اهل‌بیت علیهم‌السلام، در گیومه‌ای قرار

دارند که آن عصمت کبری اســت و با تأکید آیه ۳۳ سوره‌ی احزاب هیچ‌کس جز این چهارده ذات مقدس در آن ورود ندارند، ولی اشــخاصی هستند مانند حضرت عباس علیه‌السلام و حضرت زینب علیهاالسلام و ... از بزرگان که به پشت این گیومه رسیده‌اند (یعنی به دروازه‌های عصمت رسیده‌اند) ولی با تمام این اوصاف جزء چهارده معصوم علیهم‌السلام محسوب نمی‌شوند. حال ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه در حدیث نقل شــده است که ســلمان از ما اهل‌بیت است یا زُبیر پیوســته از ما اهل‌بیت بود تا پســر شــوم او عبدالله به دنیا آمد؟ و با تعابیری مشــابه این مسئله، مانند جریان اتصاف روح انسان به باری تعالی. بدین معنا که روح انسان به دلیل قابلیت‌های خاص توان طی درجات تعالی مورد توجه ذات اقدس حضرت باری تعالی بوده و به‌همین ســبب خداوند (جل‌جلاله) او را به خود متصف کرده اســت. وضعیت این اشــخاص (مانند زبیر و سلمان) که از آن‌ها یاد شــده به‌دلیل عظمت و اعمال شایســته‌ای است که انجام دادند. به‌همین دلیل ایشــان مورد توجه اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قرار گرفتند لذا حضرات معصومین این اشخاص را از خود می‌دانستند. پس با جمع‌بندی به این نکته می‌رسیم که اهل‌بیت علیهم‌السلام همان اشخاصی هستند که قرآن کریم و رســول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن‌ها را معرفی می‌کنند و تمامی‌شــان پاکان حقیقی و مکرمیــن بر ذات هســتند که دارای طهارت باطنی می‌باشــند. پس اهل‌بیت علیهم‌السلام به دو قســمت پاکان و ناپاکان (نعوذبالله) تقســیم نمی‌شوند. مسئله‌ی بعدی مورد اشــاره در این عبارت شــریف مقوله گریه‌کردن بر اهل‌بیت علیهم‌السلام

است که بسیار هوشـــمندانه به‌صورت یک متُد برای ابراز مظلومیت سایرین، که در خط امامان بر حق علیهم‌السلام هستند هم پیشنهاد شده است. یعنی به شیعه دستور داده شده است که از این ابزار یعنی مرثیه‌سرایی وندبه‌گری برای بیان حقایق استفاده کند. ائمه اطهار علیهم‌السلام خود نیز از این راه‌کار استفاده می‌کردند، مثلاً امام صادق علیه‌السلام دســـتور دادند تا چند سال بعد از شهادت‌شان میان صفا و مـــروه برای ایشـــان عـــزاداری کنند و از اموال خود مبلغـــی را برای این امر اختصاص دادند. حضرت رضا علیه‌السلام نیز به‌همین منوال دســـتور دادند تا بعد از خروج ایشان از مدینه پشت سرشان نوحه‌گری کنند و نیز امام عصر (عج‌الله‌فرجه‌الشریف) هم در حدیثی می‌فرمایند که: «ای جد غریب هر صبح و شام برای شما گریه می‌کنم و اگر اشـــک نداشـــته باشـــم خون گریه می‌کنم.» که خطاب به امام حسین علیه‌السلام است.

همان‌طور که بیان شد این روش پیشنهاد شده، فقط اختصاص به شخص امام معصوم علیه‌السلام ندارد بلکه افرادی که مانند ایشـــان در این راه قدم نهادند نیز باید با اشـــک یادی شوند. پس این نکته مشخص می‌شود که این طریقه و مکتب اســـت که باید برای اعتلای آن از صلاح اشک استفاده شود. حال اگر به خود گریه نیز نظر بیندازیم شاید گریه را بتوان یکی از ابزارهای جنگ روانی و تهیج احساسات و حتی برانگیختن حالت غضب و در نتیجه تقویت تبرّی و تولّی به مولا نیز دانســـت. اما باز نکته در همان گریه برای مکتب است که مورد توجه اســـت یعنی اگر گریه کنیم باید برای این باشـــد که مثلاً امام حسین علیه‌السلام که

نمونه انسان کامل بود شناخته شود و یا برای اینکه حسین علیه‌السلام یک مصلح بود و جامعه قدر او را ندانست و در اصل برای اینکه حسین علیه‌السلام می‌خواست اسلام را نجات دهد و عده‌ای با عصیان خود او را کشتند نه اینکه مثلاً چرا همراهان او کم بودند و یا چرا به فلان نحو کشــته شــد که البته آن نیز فاجعه‌بار است ولی اصلاً گریه باید برای راه امام حسین علیه‌السلام باشد که راه امیرالمؤمنین است. یعنی خود گریه هدف نباشــد وســیله‌ای باشد برای جلب توجه مردم به ظلم و ظالم و مظلوم واقع‌شــدن حق و عدالت و وسیله‌ای برای نزدیکی به اولیای الهی و تبری از اشــقیا که این نوع گریه اگر به اندازه بال مگسی باشد قلب را زنــده می‌کند و آتش دوزخ را خاموش نمــوده رضای الهی را جلب می‌کند و در کل انسان ساز است.

در بیان «اَینَ الحَسَــنُ اَینَ الحُسَین اَینَ اَبناءُ الحُسَین صالِحٌ بَعدَ صالِح وَ صادِقٌ بَعدَ صادِق اَینَ السَّــبیلُ بَعدَ السَّبیل، اَینَ الخیرَهُ بَعدَ الخیره، اَینَ الشُمُوسُ الطالِعَهُ اَینَ الاَقمارُ المُنیرَهُ اَینَ الأَنجُمُ الزاهِرهُ اَینَ اَعلامُ الدین وَ قَواعِدُ العِلمِ.»

کجاســت حسن علیه‌السلام و کجاست حســین علیه‌السلام، کجایند فرزندان حسین علیه‌السلام که هر کدام صالح بودند و صادق، راه روشــن و برگزیده (بهترین خلق)، کجایند خورشــیدهای تابنده و ماه‌های فروزنده و ستاره‌های روشن، راهنمایان دین و ارکان علم و دانش.

در این بخش ناله و فقان از ندبه‌گر بلند می‌شـــود که حسن و حسین علیهما السلام کجا هســـتند باید این نکته را مد نظر داشـــت که امامان بزرگوار ما حســـن علیه السلام و حسین علیه السلام هر دو معصوم و پاک بودند و در راه اصلاح امور امت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ تلاشی فروگذاری نکردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حسن و حسین علیهما السلام امام هســـتند چه قیام کنند و چه قیام نکنند. نشســـته باشـــند یا در پیکار باشند. در واقع رســـول مکرم اســـلام صلی الله علیه و آله و سلم لازم التباع بودن ایشـــان را خاطر نشـــان می‌فرمایند. یعنی از این دو نه عقب بیفتید و نه پیش بگیرید. زیرا هر دو امام صالح و برگزیده هستند. در اینجا توضیحی لازم است منظور از ایستاده باشند یا نشســـته، یعنی در جنگ باشند یا در صلح، معنایی لطیف دارد باید در نظر داشـــت که قرآن کریم می‌فرماید: «بگو شـــما را فقط به یک چیز مهم توصیه می‌کنم که دوتایی یا انفرادی در راه خدا قیام کنید.»[1]

پس امام هیچ‌گاه در حال قعود (نشسته بودن) نیست یعنی هیچ‌گاه نیست که برای خدا در حال قیام نباشـــد بلکه فقط ممکن است زمانی در ظاهر نشسته باشد یعنی در صلح باشد و گاهی بنا بر اقتضاء زمان در حال جنگ باشد پس در هـــر حال امام برای اقامه دین در حال قیام اســـت ولـــی قیام در هر زمان حالتی را طلب می‌کند که برای دین و دنیا اصلح است.

ســـایر ائمه علیهم السلام نیز از نسل حســـین ابن علی علیه السلام هستند و در حدیث جابر بن عبدالله انصاری نام تک‌تک ایشـــان برده شـــده اســـت و همه از صلحای امت

۱- آیه ۴۶ سوره سباء

رســول اکرم ﷺ هستند زیرا مقام امام مقام اصلاح است و مصلح خود باید صالح باشد و راستگو زیرا راستگویی در صدر امور است و دروغ حتی به‌عنوان مذاح پذیرفته نیســت. البته صدق اهل‌بیت علیهم‌السلام فقط صدق در گفتار نیســت بلکه صداقت در کردار نیز مدنظر اســت که هیچ‌کس در تاریخ اســلام از این خاندان ناپاکی نقل نکرده است. اما در مورد سبیل بودن اهل‌بیت علیهم‌السلام باید گفت تنها راهی که به خدا منتهی می‌شــود راه اهل‌بیت علیهم‌السلام اســت زیرا قرائت‌های دیگر به‌دلیل نداشــتن منشاء عصمت به ناکجاآباد منتهی خواهد شد. یعنی با لحاظ‌کردن این نکته که هر کس راهی مخصوص به خود به ســوی خدا دارد باید گفت اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام شاه راهی هستند که کلیت مسیر را روشــن می‌کنند و برداشت‌های متفاوت منوط به فهم شخصی است. به‌عنوان مثال ســلمان مسئله را به‌صورتی می‌فهمد و ابوذر به گونه‌ای دیگر و در عین حال هر دو در ولایت علی علیه‌السلام هم‌نظر هستند و تا آخرین نفس از سخن خود باز نمی‌گردند. اما در مورد خورشــید و ماه و ســتاره‌بودن اهل‌بیت علیهم‌السلام نکاتی مطرح اســت بنابراین از کتب معتبر اهل سنت: حدیثی را بدین مضمون نقل می‌کنیم که روزی رســول خدا ﷺ بعد از نماز صبــح به ما فرمود: هرکس خورشــید را از دســت داد بــه ماه و هر کــس ماه را از دســت داد به زهره و هرکس زهره را از دســت داد به دو ســتاره فرقدین تمسک جوید. سوال شد اینان چه کســانی هستند؟ رســول خدا ﷺ فرمود: در کتاب خدا خورشید من، ماه علی علیه‌السلام، زهره فاطمه علیهاالسلام و ســتاره فرقدین حســن و حسین علیهماالسلام

هســتند. آنان از کتاب خدا جدا نمی‌شــوند تا این‌که در کنار حوض کوثر بر من وارد شــوند. در کتاب هدایت الســعد منقول است که ابن عباس حدیثی از رســول خدا ﷺ آورده اســت مبنی بر این‌که خداوند آسمان و دنیا را به زینت ستارگان آراست و دنیا را به ستارگان زینت بخشید. گفته شد ستارگان چیســتند؟ فرمود فرزندان فاطمه علیها السلام و رسول خدا ﷺ فرمود: و مثال شما مثل ســتارگان است و هرگاه ســتاره‌ای غایب شود ستاره‌ای دیگر طلوع کند تا روز قیامت. در بیان این حدیث چند نکته که از اعتقادات شیعه است بیان گردیده است. یکی وجود امامان در همه زمان‌ها وخالی نبودن زمین از حجت خدا تا روز قیامت به نحوی دلیل بر مسئله رجعت بعد از امام عصر(عجل الله فرجه الشریف) است. حال اگر این حدیث را در کتاب حدیثی قرار دهیم که اهل‌بیت را مانند ستارگانی می‌داند که باعث امان اهل زمین هستند به نکاتی پی خواهیم برد: ۱- اهل‌بیت وســیله هدایت هستند. ۲- زمین به‌واســطه وجود آن‌ها از بلایا محفوظ است. البته بلاهایی که بقای نسل بشر را تهدید می‌کند. ۳- اهل‌بیت موجب برکت برای اهل زمین هستند.

در بیان «اَینَ بَقیهُ اللهِ الَّتی لا تُخلوُ مِنَ العِترَهِ الهادِیه اَینَ المُعَدُّ لِقَطعِ دابِرِالظَلَمَه اَینَ المِنتَظِرُ لاِقامَهِ الاَمتُ وَ العِوَج اَینَ المُرتَجی لِإزالَهِ الجُورِ وَالعُدوان، اَینَ المُدَّخِرُ لِتَجدیدِ الفَرائِضِ وَ السُــنَن، اَینَ المُتخَیِّرُ لِإعادَهِ المِلَّهِ وَالشَّریعه، اَینَ المُؤَمَّلُ لِاِحیاءِ الکِتابِ وَ حُدُودِه، اَینَ مُحیی مَعالِمِ

الدینِ وَ اَهلِهِ، اَینَ قاصِمُ شَـوکَهِ المُعتَدین، اَینَ هادِمُ اَبنیهِ الشِّـرکِ وَ النِّفاق، اَینَ مُبیدُ اَهلَ الفُسُـوق وَ العِصیان وَ الطُّغیان، اَینَ حاصِدٌ فُروعِ الغَـیِّ وَ الشِّـقاق، اَینَ طامِـسُ اثارِ الزَّیـغِ وَ الأِهواء، اَینَ قاطِـعُ حَبائِلِ الکِذبِ وَ الاِفتِراءِ، اَینَ مُبیدُ العُتاهِ وَالمَرَدَه، اَینَ مُستَأصِلُ اَهلَ العِنادِ وَ التَّضلیل وَ الاِلحاد، اَینَ مُعِزُّ الاُولیاء وَ مُذِّلُ الأَعداءِ»

کجاست حضرت بقیه‌الله که عالم خالی از عترت هادی امت نخواهد بود. کجاست آنکه برای برکندن ریشه ظالمان و ستمگران محیا گردیده. کجاست آن مصلحی که منتظریم اختلاف و گرفتاری‌های اهل عالم را به راستی اصلاح کند. کجاست آنکه امیدواریم اساس ظلم و عدوان را از عالم براندازد. کجاست تجدیدکننده فرائض و سنن. کجاست آن بزرگواری که برمی‌گرداند حقایق ملت و شریعت را. کجاست آنکه زنده‌کننده معالم دین و اهل آن است. کجاست آنکه شوکت ستمگران و متعدیان را درهم می‌شکند. کجاست آنکه بنا و سازمان‌های شرک و نفاق را ویران می‌کند. کجاست آنکه اهل فسق و عصیان و طغیان را هلاک و نابود می‌گرداند. کجاست آنکه نهال گمراهی و دشمنی و عناد را از زمین بر می‌کند. کجاست آنکه آثار اندیشه باطل و هواهای نفسانی را محو و نابود می‌سازد. کجاست آنکه طناب‌های دروغ و افترا را از ریشه قطع می‌کند. کجاست آنکه متکبران سرکش عالم را هلاک و نابود می‌کند. کجاست آنکه مردم ملحد و معاند با حق را و گمراه‌کننده‌ی خلق را ریشه‌کن خواهد کرد. کجاست آنکه دوستان را عزیز و دشمنان را ذلیل خواهد نمود.

کجاســت بقیــه از خدا که می‌توان آن را بقیه از اولیــای الهی و وارث تمامی نیکویی‌هــا و همان وارث حقیقی زمیــن نامید که تا آن تاریخ مورد بی‌مهری بود و بنابر مصلح و مجری اوامر الهی در پرده‌ی غیبت به سر برده است.

اما این شــخص کیست؟ شــخصی که دعا ناگهان به سوی او متمایل می‌شود و امــوری را به او نســبت می‌دهد کــه مدینه‌ی فاضله‌ای را در پیش چشــم انســان رقم می‌زند و آنچه از ســیاق کلام به‌دســت می‌آید این است که این شــخص وجود داشــته و زمین از او خالی نبوده است. بنابر اعتقادات اسلامی بقیه‌الله، آخرین از فرزندان رســول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام است که همــان دوازدهمین خلیفه از خلفای رســول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز می‌باشــد. اینکه امام عصر (عجل الله فرجه الشـریف) از فرزندان رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است شیعه و سنی بسیار در اســناد مورد قبول خود ذکر کرده‌اند که جای هیچ شک و تردیدی باقــی نمی‌ماند. امام احمد بن حبل در جلد اول از کتاب مســند خود از قول امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آورده اســت که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل فرموده است: مهدی از ما اهل‌بیت می‌باشــد، خداوند کار او را یک شب اصلاح می‌نماید که البته این حدیث در کتبی مانند صواعق المحرفه - عقدالدرر نیز آمده اســت. شــیعه نیز در کتاب گران‌سنگ کمال‌الدین و تمام النعمه تألیف شیخ صدوق (رضـوان الله تعالــی علیه) نقل می‌کند که رســول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «من و علی دو پدر این امت هستیم، هرکس ما را بشناسد خدا را شناخته است و هرکس ما را نشناسد خدا را نشناخته. حسن و حسین علیهماالسلام دو سبط امت من و دو سرور

جوانان اهل بهشت از علی علیه‌السلام هستند و ۹ امام از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند که اطاعت آنان اطاعت من و نافرمانی از آنان نافرمانی من است. نهمین آنان قائم و مهدی است.»

قدر مسلم این‌که شیعه و سنی معتقد به این هستند که مهدی از فرزندان رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است و با بیانی که از اهل‌بیت داشتیم اهل سنت هم او را در روایات خود از عترت و اهل‌بیت نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته‌اند. پس از اولاد علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام است باید به این مسئله توجه داشت که مهدی شخص خاصی است و در واقع شخصی است و نه نوعی، که حضرت آیت‌الله جوادی آملی (مدظله العالی) فرمودند: مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) موجود شخصی و نه نوعی. باید دقت داشت شیعه و سنی با جمع روایات بر این عقیده هستند که مهدی هر کسی نمی‌تواند باشد زیرا عده‌ای از جهانیان بر این عقیده بودند که هر شخصی که توانست خصوصیات انسانی خود را پرورش دهد می‌تواند مهدی باشد که این انحرافی بس عظیم است و با اعتقادات اسلامی اصلاً هم‌خوانی ندارد. مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) شخصی است که باید در روی زمین باشد همان‌گونه که در احادیث سابق ذکر کردیم اگر مهدی، امام و زنده بر روی زمین نباشد، امان از اهل زمین برداشته خواهد شد. زیرا ایشان بنابر تصریح احادیث شیعه و سنی مانند ستارگان هستند برای اهل آسمان. همان‌طور که ستارگان موجب می‌شوند اهل آسمان در امان باشند اهل‌بیت علیهم‌السلام هم موجب می‌شوند اهل زمین در امان به سر برند.

از نکاتی که در چینش جملات این دعای شریف می‌توان به آن رسید کلیّت اصلاحی است که از سوی امام عصر(عجل الله فرجه الشریف) صورت خواهد گرفت یعنی اول ریشه‌های اهل ظلم و ستم یعنی کسانی که مردم را به استضعاف کشیده‌اند را برمی‌کَند و بعد گرفتاری‌ها را حل می‌کند که این خود شیوه‌ای است عقلانی. زیرا شما اول باید غده سرطانی را خارج کنید و بعد به علاج و درمان اثرات آن بپردازید زیرا اگر این‌گونه نباشد زمانی که شخص مداواکننده در حال انجام عمل مداوا است، دوباره آن غده‌ی سرطانی و آن دُمل چرکین تولید بیماری می‌نماید. قرآن کریم هم به این روش صحه می‌گذارد و می‌فرماید: «با امامان کفر جهاد کنید زیرا آنها متکبر هستند و به عهد و پیمان خود پایبند نیستند»[1]

در واقع قرآن کریم توجه را به مبارزه با سرچشمه و محلی که آلودگی را تولید می‌کند معطوف می‌دارد و نه افراد زیردست که فقط اثرپذیر هستند و نه اثرگذار، و از دیگر نکات در مورد چینش عبارات دعای ندبه در این باب این است که جملات مبنی بر قطع یَد از مفسدان همراه با جملات سازندگی است، یعنی نه به این صورت نیست که اول جملات مبتنی بر شدت را بیان نماید و سپس جملاتی که حاکی از عطوفت است را بیان ننماید و این دو مسئله یعنی شدت عمل و عطوفت گام به گام و با ترتیبی منطقی با هم به پیش می‌روند. مسئله بعد این است که شدت عمل بیان شده با چه راه‌کاری

۱- آیه ۱۲ سوره‌ی مبارکه توبه

اعمال خواهد شـــد؟ آیا مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) همه کســـانی را که دارای نظری مخالف با او باشـــند و درک دیگری از حقیقت داشـــته باشـــند از میان برخواهد داشـــت و جوی‌های از خون به راه خواهد افتاد؟ برای پاســـخ به این ســـؤال مرحله اول این است که مهدی از عترت و اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد، پس معصوم اســـت و شخص معصوم عملی را از روی هوای نفسانی انجام نمی‌دهد و تمامی اعمال او منشاء وحیانی دارد. در ترجمه کتاب اعیان الشیعه، عایشه حدیثی از قول رســـول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان مـــی‌دارد که: «مهدی مردی از عترت من اســـت و بر اســـاس ســـنت من پیکار می‌کند، همان‌گونه کـــه من بر پایه وحی پیکار کردم.» پس راهکار نظامی‌ای که مهدی موعود بر پای آن دســـت بـــه قطع پایه‌های ظلم و فرو ریختن کنگره‌هـــای کاخ زورمداران خواهد کرد چیـــزی جز همان راه‌کار قرآنی نیســـت. یعنی باید گفـــت قرآن همراه با بیان امام معصوم علیه‌السلام که هم تراز وحی اســـت دکترین نظام حکومتی مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) خواهد بود. همان‌گونه که وقتی از علی علیه‌السلام برای جانشینی خلیفه دوم پیمان خواستند و به او گفتند که باید بر طریق قرآن و سنت و نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و همچنین سنت شیخین (ابوبکر و عمر) عمل کند و در آن مسیر گام بردارد، علی علیه‌السلام بخش اول و دوم (قرآن و ســـنت رســـول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را قبول کرد لیکن قســـمت آخر را نپذیرفت زیرا عمل ایشـــان را مســـاوی با عصمت نمی‌دانســـت و بیان فرمود: «به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل می‌کنم ولی با اجتهاد خودم و نه با شیوه ابوبکر و عمر.»

مهـــدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) هم به‌همین طریق اســـت. یعنی او در زمان خود بـــا قرآن پیش خواهد آمد ولی مصادیق را خودش مشـــخص می‌کند که مثلاً منافق کدام اســـت، منکر کیست و مومنان چه کســـانی هستند. ولی در کل همـــه چیـــز بر پایه وحی و قرآن کریم بنا خواهد شـــد. پـــس اگر ما بخواهیم دکترین مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) را بیان کنیم باید همان دســـتورات قرآن و اسلام را بررسی کنیم.

در قســـمت اول ســـخن از برکندن و ریشه‌های ظلم سخن به میان آمد. حال باید براندازی (نظامات ظلم و جور) را در جهان‌بینی اسلام در حد توان مورد توجه قرار دهیم که اســـلام برای ســـرکوب دشـــمنان خود چه راه‌کارهایی را مورد بررســـی و توجه قرار داده اســـت. اولین منبع ما قرآن کریم است و بعد ســـنت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام در واقع مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) با ســـایر ائمه علیهم السلام درشیوه‌ی برخورد تفاوتی نمی‌کند ولی ایشان امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) در موقعیتی قرار می‌گیرند که به‌واســـطه‌ی آن دین را با تمام شئون آن مجـــری خواهند بود. تمامی ائمه‌ی هدی علیهم السلام مهدی هســـتند یعنی تماماً هدایت‌یافته و هدایت‌گر هستند، پس در هدف آن‌ها هیچ تفاوتی وجود ندارد، حســـین ابن علی علیه السلام در وصیت‌نامه‌ی خود برای بـــرادرش محمد ابن حنیفه به‌صورت آشـــکار و بی‌پرده بیان می‌دارد که: «و انی لم اخرج اشـــراً و لا بطراً ولا مفســـداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی الله علیه و آله و سلم اریدُ ان امر بالمعروف و نهی عن المنکر و اســـیر بســـیره جدی صلی الله علیه و آله و سلم و ابی علی بن

ابیطالب علیه‌السلام» یعنی خارج نشدم برای شرارت و افساد و ظلم بلکه دلیل خروج مـن طلب اصلاح در امت جدم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اقامـه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سـیره‌ی جدم و پدرم علیه‌السلام است. حسـین ابن علی علیه‌السلام قیام می‌کند برای طلب اصلاح یعنی ممکن است مردم اصلاح بشوند و ممکن است نشوند ولی او به دنبال اصلاحی است که باید انجام شود و آن‌هم نه به هر وسیله‌ای بلکه اصلاح با سـیره‌ی جدش و پدرش یعنی همان اجتهادی که علی علیه‌السلام آن را از آنِ خود می‌دانسـت و اجتهـاد دو خلیفه‌ی قبل را نپذیرفت و بر اجتهاد خود تأکید نمود. اجتهادی که بر پایه آن اجتهاد، حتی یک دروغ را نمی‌گوید و خلافـت را به دسـت نمی‌گیرد تا بعد اجتهاد خـود را عملی کند یعنی در این طرز تفکر هدف وسـیله را توجیه نمی‌کند. اگر ما بخواهیم این عمل امام علی علیه‌السلام را مورد بررسـی عقل بشـری خود قرار دهیم در آن‌وقت عقل به ما خواهد گفت علی علیه‌السلام اشـتباه کرده اسـت. زیرا او با دروغی می‌توانسـت حق خود را بگیرد و با در دسـت داشـتن خلافت بیشـتر به مردم خدمت نماید. امـا امام علی علیه‌السلام این توجیه را نمی‌پذیرد زیـرا می‌داند که اگر دروغی بگوید ولـو به‌خاطر مصلحت بابی را گشـوده که امنیت اخلاقـی و روانی از جامعه رخت برخواهد بست و زبان هر یاوه‌سرایی برای مسلمین دراز خواهد بود که در میان شـما مسلمان حقیقی وجود ندارد. شـخصی وجود ندارد که تعالیم قرآن و رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مورد توجه قرار دهد در جایی که پای ریاسـت در میان باشد. می‌بینیم که علی علیه‌السلام همان مردی است که یاوه‌سرایی چون عمرو

بـــن عبدود را به خاک مذلت می‌کشـــاند و دوباره با ایـــن عمل خود یعنی به زبان نیاوردن یک دروغ کوچک مانع از باز شـــدن دهان یاوه‌سرایانی در طول عصار و قرون می‌شـــود. بالاترین درود و تهیات بر روح این بزرگ‌مرد که فخر مســـلمین و مایه سرافرازی تمامی بشریت اســـت. پس مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) با این‌گونه اجتهادهایی نظام ظلم را بر خواهد چید. حال تا جایی‌که توان ما اقتضا کند راهبردهای نظامی اســـلام را مورد بررسی قرار خواهیم داد. هر چند موضوعاتی از این دست دارای جنبه‌های فقهی و کلامی، حدیثی و غیره هستند. لیکن نویسنده سعی در بیانی ساده و همه‌فهم برای این مفاهیم والا دارد. البته باید این نکته را هم گوشزد کرد که همه‌ی ابعاد مسئله‌ی جهاد در این مقال جایی ندارد و مثلا تقسیم غنایم و... از مسائل مهم در قتال (جهاد) که در اســـلام مطرح اســـت این است که این امر در راه خدا و برای خدا انجام می‌گیرد و همیشـــه حالـــت تدافعی دارد ولی در این تدافعی بودن ســـخنانی مطرح اســـت. اول اینکه شـــخص مســـلمان از دین خود، از آبروی خود و مال خود و... در مقابل مهاجم دفاع نماید.

دوم: اســـلام دســـتور جهاد و دفاع از آزادی و حقوق افرادی را می‌دهد که در ســـیطره‌ی حاکمی فاســـد و ظالم قرار گرفته‌اند و آن شخص اجازه نمی‌دهد تا ســـخن حق به گوش مردمان برســـد. بدین نحو که اســـلام می‌فرماید: آن اشـــخاصی که نمی‌گذارند سخن اســـلام به مردم برسد از میان بروند و بدین شیوه مانع را از سر راه بر می‌دارد تا پیام روح‌بخش دین مبین بر همگان ابلاغ

گردد. اما اینکه بعد از ابلاغ چه کسانی از آن مردم این دین را اختیار می‌کنند و یا به مسلک خود باقی می‌مانند بر عهده‌ی خود آنان است که این مطلب نیز به دستور قرآن کریم است که وظیفه‌ی پیامبر ﷺ را ابلاغ پیام معرفی می‌کند و نه اجبار در قبولاندن به مردم. اشخاص آزاد هستند اسلام این امر مقدس را بپذیرند یا نه. خود جهاد هم در چهارچوبی قرار دارد، یعنی ماه‌هایی را معین می‌کند که در آن‌ها (ذیحجه، ذیقعده، محرم، رجب) جنگیدن و قتال حرام است و هم‌چنین محلی را مشخص، مانند مسجدالحرام را معرفی می‌کند که نباید در آن خونی ریخته شود یعنی جنگ در آن حرمت دارد و یا می‌فرماید: درختان را در هنگام جنگ قطع نکنید مگر شکست دشمن متوقف به آن باشد که این بستگی به امر امام علیه‌السلام و یا نایب او در جنگ دارد که این را تشخیص دهد که در واقع با بیان این مطالب و مسائل همانند آن‌ها ظواهری از جهاد و کیفیتی از آن را مطرح می‌کند. لیکن در مواردی مانند اشخاص که باید با آن‌ها قتال شود محتوا و بطن مسئله را بیان داشته است، مثلاً می‌فرماید: «با ائمه کفر بجنگید زیرا آن‌ها عهد و پیمان ندارند.» در واقع دین مبین اسلام می‌خواهد بیان دارد که افرادی را که مستکبر هستند و مانع از رسیدن سخن حق به گوش مردم می‌شوند و در حقیقت باعث استضعاف فکری و معنوی مردم می‌شوند را مورد هدف قرار دهید نه کسانی که سیاهی لشکر محسوب می‌شوند و فقط سرباز هستند. یعنی اسلام با سیاست‌گذار می‌جنگد، با فکر، ایدئولوژی و جهان‌بینی که موجب عقب‌افتادگی جوامع

اســت برخورد می‌کند نه با افراد بشــر. هر چند که اگر اشخاص در صف ظلم قرار بگیرند خواســته یا ناخواسته آسیب خواهند دید و این امر اجتناب‌ناپذیر است. این باید بیان شود که وقتی ابتلاء به جنگی برای امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) و یــا نایــب او (خاص یا عام) پیش می‌آید دوباره قــرآن پا در میان می‌گذارد که: بجنگید تا جایی که فتنه ســرکوب شــود، یعنی نــه بیهوده می‌جنگند و نه بی‌جهت جنگ را رها می‌کنند و نه در نحوی برخورد ســردرگُم هســتند. اما در زمان صلح هم متد اســلامی نظامی‌گری رو به افول و نابودی نمی‌رود یعنــی قرآن بر روی ارتش دائمی نظر دارد. قــرآن می‌فرماید: «وَ اَعَدُوالَهُم مَا استَطَعتُم مِن قُوَه وَ مَن رُباطَ الخَیل تَرهَبُون بِه عَدُوُالله وَ عَدُوُکُم وَ آخَرینَ مِن دُونَهُم لا تَعلَمُونَهُمُ اللهُ یَعلَمَهُم وَ ما تَنقَضُوا مَن شَیءٍ فی سَبیلِالله یُوفُ اِلَیکُم وَ ابنَتُم لا تَظلَمُون.»[۱]

«و شما ای مومنان در مواقع مبارزه با آن‌ها خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانند از آذوقه و آلات جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خداوند و دشمنان خودتان فراهم بسازید و بر قوم دیگری که شما بر آن مطلع نیستید و خدا به آن‌ها آگاه است نیز مهیا باشید و آن‌چه در راه خدا مصرف می‌کنید خدا تمام به شما عوض خواهد داد و هرگز به شما ستم نخواهد شد.»

همین داشــتن آمادگی دائمی برای قتال و جلوگیری از یورش دشــمن خود موجب عزت‌مندی مســلمین و به‌طور کل رهپویان طریق حقیقت می‌شــود.

۱- آیه ۶ سوره‌ی مبارکه انفال

از نعماتی که در میان مردم مجهول هســتند و تا از دست نروند افراد جامعه متوجه اهمیت آن‌ها نمی‌شوند. یکی امنیت اجتماعی در تمامی سطوح است زیــرا در جامعه‌ای که حــدود آن، مرزهای آن، حاکمیــت آن و مردم آن در امان از هجومی نباشــد حتماً بالندگی وجود نخواهد داشت. پس این رویکرد به‌عنوان آمادگی همیشــگی برای دفاع خود عاملی برای عزت است اما سوال در اینجاست که آیا به صرف داشتن امنیت، آیا مملکت رو به پیشرفت خواهد گذاشــت یا نه؟ قطعاً جواب این ســوال منفی اســت زیرا با داشتن امنیت به طوری‌که ســایر مبانی در کنار آن نباشد موجب نخواهد شد که جامعه رو به سعادت حرکت کند. اسلام در متد پیشرفت خود مسائلی در اصل و مقوله‌هایی را هــم در فرع مطــرح می‌کند. امروزه بــرای اینکه جامعه‌ای را پیشــرفته و جامعــه‌ای را عقب‌افتاده معرفی کنند شــاخصه‌هایی را مطرح می‌کنند که از آن جمله اســت میزان افراد با سواد جامعه، تعداد نوزادان زنده متولد شده و حتی مســائلی مانند میزان تولید ناخالص ملی و... و این شــاخصه‌ها را ملاک برای پیشــرفت در نظر می‌گیرند. اســلام ملاک پیشــرفته‌بودن جامعه را در شــاخصه‌هایی مانند ایمان به خدا، راستگویی، خیرخواهی، چشم نداشتن به اموال سایرین، تلاش و مجاهدت در تمامی شئونات دنیوی و اخروی، قناعت، بخشش و امثال این شــاخص‌ها می‌داند. عدالت را شاه‌کلیدی برای پیشرفت مطرح می‌کند. اگر با نگاهی ژرف به این شــاخصه‌ها بنگریم در خواهیم یافت که اگر شــاخص‌های مطروحه در دین اســلام را در جامعــه عملیاتی نماییم

قطعاً به مولفه‌هایی را که در بالا ذکر شـد نیز میسر خواهد شد، حال ممکن اسـت شـخصی این سوال را عنوان نماید که اگر شـاخص‌های بالا که جهان غرب آن‌ها را مطرح می‌کند صرفاً شـاخص هسـتند آیا می‌توان از هر راهی به آن‌ها رسـید؟ یعنی غرب از راهی و اسـلام را راهـی دیگر. یعنی بگویند ما در این‌جا کاری با راه شـما نداریم و ما فقط نتیجه را نگاه می‌کنیم. برای پاسـخ به این سـوال باید عنوان کنیم که در اسلام ریشه تمام مسائل اخلاق است. هدف وسیله را توجیه نمی‌کند یعنی نه تنها نمی‌گوید راه مهم نیست، بلکه راه را به‌عنوان هدفی معرفی می‌کند. بدین نحو که می‌گوید شـما فقط نباید به هدف توجه کنید بلکه باید سعی کنید تا در حین تلاش برای نیل و دسـت‌یابی به هدف خود نیز تعالی پیدا کنید. روح شما به سوی انسان‌شدن حرکت صعودی داشته باشد نه برای دست‌یابی به هدف، در مسیر انسان‌شدن سـیری نزولی را طی نمایید. در واقع ملاک توسعه از دید اسلام انسان بودن جامعه اسـت. یعنی جامعه‌ای داشـته باشـیم که در آن افراد انسان حقیقی باشـند هر چه برای خـود می‌خواهند برای دیگری هم همـان را بخواهند و هر چه برای خود نمی‌پسـندند برای دیگران هم نپسندند. لذا تفاوت شاخص برتری و ملاک توسـعه در جامعه اسلامی با آن‌چه در جامعه‌های امروزی رخ داده در این اسـت که غرب می‌خواهد به هدف خود برسـد و این هدف هیچ وسـیله‌ای را بد نمی‌داند، اما در اسـلام هدف وسـیله را توجیه نمی‌کند زیرا در این جامعه اخلاق معیاری اسـت از معیارها، کسـی در کار خود کوتاهی

نمی‌کنـــد ولی نه بـــرای این‌که تولید ناخالص آن‌ها بالا بـــرود بلکه این کار را بر خلاف مســـیر تعالی و ســـعادت خود و یا جامعه‌ی خود در راه انسان شدن می‌بینید. پس در جامعه‌ای که خواهان مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) هستند و در آن جامعه قرار اســـت حق‌جویان عزت‌مند و منافقان در عزلت باشند، وجدان اجتماعی و هم‌چنین نگاهی به ســـوی کمال در تمامی جوانب زندگی فردی و اجتماعی باید حرف اول را بزند و مناط اصلی باشـــد. لیکن رســـیدن به این سر منزل مقصود این را می‌طلبد که مردمان آن‌زمان نیز دارای درکی عمیق از اوضاع زمانه‌ی خود باشـــند تا این درک موجب تحقق آرمان‌های اســـلامی و مهدوی شـــود. پس بهتر بگوییم با در نظر گرفتن این مســـئله که امر ظهور امری اســـت که با اختیار ما به‌وقوع خواهد پیوســـت و عمل ما در دیر یا زود به‌وقوع پیوســـتن این واقعه‌ی شـــریف موثر اســـت و با عنایت به این نکته که افراد منتظر مصلح باید خود در راه صلاح و فلاح باشـــند درخواهیم یافت که ظهور رهبری مانند مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) به‌عنوان اسلام مجسم و انسان کامل نیاز به فهم و فرهیختگی ملتی دارد که امام علیه‌السلام رهبری آن را در دست خواهد گرفت. یعنی افراد باید تا حدودی بسیار موازین اسلامی را درک کرده باشـــند تا اعمال و افعال امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) پس از ظهور برای آنان غریب ننماید. عمده راه رســـیدن به این فرهیختگی که خود بهترین مقدمه‌ســـازی برای ظهور آخرین ذخیره الهی اســـت کتاب‌خوانی اســـت و نه فقط بار کتاب بر دوش کشـــیدن بلکه دارا بودن قوه ادراک واســـتدلال که دین مبین بسیار

بـــر آن تاکید می‌کننـــد و حاکمانی که مقصودی جز تعالـــی قوم خود ندارند نیز بر این اصل پافشـــاری می‌کننـــد. در صورتی‌که این مهم تحقق یابد قطعاً افراد آزاده‌ی عالم در راســـتای تعجیل در ظهور شخصی که بیشترین تأثیر را بر روی تکامل آن‌ها خواهد داشـــت بیش‌ترین تلاش را خواهند داشـــت و در واقع همان خواست قرآنی که کافر بودن به ائمه کفر است جامه عمل خواهد پوشـــید. از اعمالی که در این دعای شریف به امام علیه‌السلام نسبت داده شده است، زنده گردانیدن دستورات قرآن و سنت است و در کل پرورش‌دادن نیکویی‌ها و نابودی کژی‌ها و ناپاکی‌هاســـت. آن‌چه عقل آن را مسلم می‌دارد این است که افراد منتظر در مسیری که امام علیه‌السلام گام خواهد برداشت گام بردارند یعنی تقابل دو نوع نگاه به انتظار: ۱- نگاه تخریبی ۲- نگاه سبز و سازنده.

در توضیـــح دیدگاه نخســـت که عده‌ای به غلط بـــه آن معتقداند می‌توان این را گفت که منتظر باید همه چیز را خراب کند و فســـاد را گســـترش دهد و یا حداقل از گســـترش آن جلوگیری نکند و در نگاه دوم یعنی نگاه ســـازنده، همان‌طور که ذکر شـــد منتظر باید با کســـی که منتظر اوســـت دارای وجوه مشترک باشد. اما در نقد نگاه نخست می‌توان این مسئله را متذکر شد که از اموری که در دعای شریف به مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) نسبت داده شده است، زنده‌کننده‌ی حدود شرعی و قوانین موجود در دین است. یعنی سننی که هم ســـنت الهی و هم سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که یکی از آنان امر به معروف و نهی از منکر اســـت. معتقدین به نگاه نخســـت درست در تقابل با این مقوله

هستند در حالی‌که این مسئله (امر به معروف و نهی از منکر) از دستورات اکید قرآنی و از محکمات دین محسوب می‌شود و این پذیرفتنی نیست که عده‌ای بخواهند منتظر باشند و مقدمه‌سازی کنند ولی در مسیر خلاف با آن‌چه مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) در آن گام برمی‌دارد باشند تا آن‌جایی‌که حدود را تعطیل نمایند. در مورد ریشه‌ی این نگاه می‌توان این مسئله را گفت که عده‌ای با توجه به این حدیث که می‌فرماید: «مهدی می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که پر از ظلم وجود شده بود.» پر شدن از ظلم و جور را که شرطی لازم ولی ناکافی برای تحقق امر ظهور است را شرطی کافی برای تحقق ظهور دانسته‌اند و در واقع این انحراف از این‌جا آغاز شده است (حتی این حدیث منقول از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود نوعی پیش‌گویی از ایشان است و همان‌طورکه اشاره شد علت به‌وقوع پیوستن امر ظهور نیست) که انتظار به جای این‌که مسئله‌ای پیش‌برنده باشند، عامل عقب‌افتادگی و ارتجاع لقب گرفت. اگر پا را فراتر بگذاریم این عقیده‌ای نادرست است که عده‌ای جاهل و نادان را بر آن می‌دارد که دین و دین‌مداری را ارتجاع سیاه بدانند در همین جاست که نقش علما و اشخاصی که دین‌شناس حقیقی هستند رخ می‌نماید. افرادی که روح دین را از آگاهان به آن، یعنی اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام اخذ کرده‌اند. بعضی افراد که می‌توان با همراهی آنان صحت روایت و تفسیر آن را فهم کرد. در این‌جا آن‌چه بسیار رخ می‌نماید این مقوله است که بهترین راه‌کار برای زمینه‌سازی که منجر به ظهور شود چیست؟

اگر قرار باشد شخص مقدمه‌ساز ظهور حضرت (عجل الله فرجه الشریف) باشد لیکن خود را موظف نداند تا راه را برای ایشان و هدف ایشان که احیای کتاب و حدود سنن و قواعد فراموش شده‌ی دین است هموار نکند. پس این زمینه‌سازی و ایجاد شعور عمومی برای درک حکومتی با معیارهای دینی چگونه حاصل می‌شود؟ صرف نظر از دلایل نقلی که در کتب شریفی مانند کافی، بحار، جامع الاخبار، تهذیب، وسائل الشیعه هم از آن‌ها یاد شده است دلایل عقلی جایگاهی بس خدشه‌ناپذیر دارد، یعنی عقل پذیرای این مطلب نیست که ما حکومت را به اشخاصی بسپاریم که آن‌ها با قواعد غیرخدایی قانون‌گذاری و اجرا نمایند و ما به حداقلی راضی باشیم. یعنی هیچ تلاشی نکنیم که حکومت را در دست گیریم و احکام و حدود معطل‌مانده را اجرا نماییم. مسئله آن است که هیچ تفکر و تدبیری نمی‌پذیرد که انسان حرکت به سوی کمال و استفاده از حداکثر توان را رها کند و بگوید مثلاً چون ما دلیل روایی مستقیم نداریم که علما بروند و حکومت تشکیل دهند پس باید امر اداره مسلمین را رها کرد تا مانند دوران پهلوی دوم، نخست وزیر کشوری که اکثریت آن را مسلمین تشکیل می‌دهند در دست فردی بهائی باشد و ما بگوییم دلیل روایی نداریم اگر دلیل روایی هم وجود نداشته باشد آیا جایز است ما اجازه دهیم با وجود علما که حلال و حرام خدا را می‌دانند و حدود ودیات را درک می‌کنند در گوشه‌ای باشند و اداره‌ی امر مسلمین و سیاست‌گذاری کلان در دست بهائیانی مانند هویدا و امثال او باشد. آیا عقل و صرفاً عقل ما را به‌عنوان

شــخصی که عالم به علوم اهل‌بیت علیهم‌السلام هســتیم بر آن نمــی‌دارد تا حرکتی انجام دهیم و آیا این عقل که مأخوذ از شــریعت اســت و پیش‌روی به‌ســوی اجــرای احکام معطــل را فرمان می‌دهد هم مانند وحی نیســت؟ به هر روی ایجاد حکومتی اسلام پیش از ظهور امری بدیهی می‌نماید زیرا افراد و تمامی عناصر جامعه‌ی جهانی باید با این حقیقت آشنا شوند و به آن خو بگیرند که اســلام توان اداره‌ی جامعه‌ای حتی در صورتی که معصومی در صدر آن قرار نداشته باشد را تا حد بسیاری دارد. با این مقدمات مانند روز روشن است که حد اختیار این شخص حاکم باید در حدی باشد که در صورت بروز مشکل در ارکان حکومت از احکام اسلام بتواند آن‌ها را به سوی جایگاه حقیقی خویش برگرداند در این زمان است که مشخص می‌شود که این جایگاه به چه اندازه رفیع است و این شخص تا چه حد باید از روح قوانین اسلامی و تفکرات ناب شــیعه بهره‌مند باشد وگرنه این حدود اختیار که مانند اختیارات معصوم علیه‌السلام است می‌تواند هر شخص را از جاده‌ی عدالت منحرف سازد.

در بیــان «اَینَ جامِعُ الکَلِمَهِ عَلَی التَقوی، اَینَ بابُ اللهِ الَّذی مِنهُ یُؤتی، اَینَ وَجهُ اللهِ الَّذی اِلَیهِ یَتَوَّجَهُ الأُولیاءُ، اَینَ السَّببُ المُتَّصِلُ بَینَ الأَرضِ وَ السَّــماء، اَینَ صاحِبُ یَومِ الفَتح وَ ناشِــرُ رایَهِ الهُدی، اَینَ مُؤِلفُ شَملِ الصَّلاح وَ الرِّضا، اَینَ الطّالِبُ بِذُحُولِ الأَنبیاء وَ اَبناءِ الأَنبیاءِ، اَینَ الطّالِبُ بِــدَمِ المَقتُولِ بِکَربَلا، اَینَ المَنصوُرِ عَلَی مَن اعتَدی عَلَیهِ وَ افتَری، اَینَ

المُضطَرُّ الذّی یُجابُ اذا دَعی، اَینَ صَدرُ الخَلایِقِ ذُوالبِرِّ وَ التَّقوی»

«کجاست آن‌که مردم را به وحدت کلمه تقوی مجتمع سازد، کجاست آن باب الهی، که از آن درگاه وارد می‌شوند. کجاست آن وجه الهی که دوستان خدا به سوی او روی می‌آورند، کجاست آن‌که وسیله‌ی حق و باعث پیوند از آسمان و زمین است، کجاست صاحب روز فتح، برافروزنده‌ی پرچم هدایت در جهانیان، کجاست آن‌که پریشانی‌های خلق را اصلاح و دل‌ها را خشنود می‌سازد. کجاست آن‌که از ظلم و ستم امت بر پیغمبران و اولاد پیغمبران دادخواهی می‌کند، کجاست آن‌که از خون شهید کربلا انتقام خواهد گرفت. کجاست آن‌که خداوند او را بر ظالمان و معاندان و افترا زنندگان وی مظفر و منصور خواهد داشت. کجاست آن‌که دعای خلق پریشان و مضطر را اجابت خواهد نمود. کجاست امام قائم و صدرنشین عالم، دارای نیکوکاری و تقوی.» آن‌چه در این بخش از دعای شریف به آن پرداخته می‌شود دیگر از ویژگی‌های امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) است که همان مجتمع‌کردن مردم بر روی کلمه توحید است. اما باید دانست که بسیاری هستند که خود را موحّد می‌دانند در حالی‌که امام هشتم علیه‌السلام می‌فرماید: «کلمه توحید مانند دژی است که هر کس بر آن وارد شود ایمن از عذاب الهی است به شرط آن‌که ولایت من را بپذیرد.»

یعنی امام رضا علیه‌السلام خود را و در واقع پذیرش ولایت خود را شرط دخول و فهم کلمه توحید لا اله الا الله می‌داند. از بطن کلام دانسته می‌شود که اگر ولایت

اهل‌بیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نپذیریم هرگز نخواهیم توانست به درک کلمه توحید نائل شویم زیرا بنابر قول قرآن کریم آن‌ها هستند که به بطون قرآن دسترسی دارند که در جای خود مورد بحث واقع شد و مشخص شد اهل‌بیت چه کسانی هستند. پس اگر ما بخواهیم دین را به درستی درک کنیم نیاز به این داریم که از راهش این کار را انجام دهیم یعنی از طریق اهل‌بیت علیهم‌السلام پس رسیدن به کلمه توحید همان‌طور که امام رضا علیه‌السلام فرمودند نیاز به پذیرش سخن و ولایت حضرات معصومین علیهم‌السلام دارد. حال وقتی امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) ظهور فرماید و بخواهد اجتماع را بر کلمه توحید و دین محقق سازند، این توحید کلمه و کلمه توحید همان اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زیرا قرآن کریم می‌فرماید: «اِنَ الدّینَ عِندَالله الاِسلام»[1] یعنی دین فقط نزد خدا اسلام است. این آیه با جمع با آیه دیگر که می‌فرماید: «فَلَنَ تَجِدُ لِسُنَتِ الله تَبدیلاً وَ لَن تَجِدُ لِسُنَتِ الله تَحویلاً»[2] در سنت خدا هیچ تبدیل صورت نمی‌گیرد و در سنت خدا هیچ تحولی صورت نمی‌گیرد و نیز شناختی که ما از خداوند عزوجّل داریم که موجودی است که کمال به او معنا می‌شود به این نتیجه می‌رسیم که کلمه ادیان غلطی مصطلح است و نه حقیقتی ثابت زیرا خداوند هیچ تغییری در سنن خود ایجاد ننمود که ادیان متفاوت به‌وجود بیایند. اما در روایت آمده است که مهدی به دین جدید عمل خواهد کرد که در

۱- آیه ۱۹ سوره‌ی مبارکه آل عمران

۲- آیه ۴۳ سوره‌ی مبارکه فاطر

ظاهر این مطلب نادرست است زیرا بعد از حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی ﷺ هیچ پیامبر و دینی نخواهد آمد. پس باید گفت معنای این سخن جز آن است که از ظاهر و نگاه اول از آن استنباط می‌شود و معنای حقیقی این است که مهدی انحرافات و خرافاتی که عده‌ای به دین اضافه کرده‌اند و نیز فهم‌های غلط را از دین اصلاح خواهند نمود و در واقع حقایق دین را بدون کژتابی بیان خواهد فرمود. همین مسئله موجب می‌شود که عده‌ای تصور کنند که او دین جدیدی را به همراه آورده است در صورتی‌که بیان ایشان مطابق با اصل اسلام ناب محمدی ﷺ است.از دیگر مسائل مورد اشاره در دعای شریف این مقوله است که امام علیه‌السلام به‌عنوان باب الهی معرفی شده است که این باب را می‌توان به عنوان دریچه‌ی توسلات اهل آسمان و زمین به خداوند معرفی کرد و یا از بُعدی دیگر شخصی که به وسیله‌ی او درهای علم به سوی مردم گشوده می‌شود در هر روی باید این نکته را متذکر شویم که دوران ظهور امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) موقعیتی است که در آن بشر به شکوفایی علمی و مشتقات علمی مانند شکوفایی اقتصادی و غیره دست خواهد یافت. مانند اینکه در روایت از رسول مکرم ﷺ رسیده است که امت من در زمان مهدی (عجل الله فرجه الشریف) به نعمت‌هایی دست می‌یابند که پیش از آن و در هیچ دوره‌ای دست نیافته‌اند. در آن روزگار از آسمان باران فراوانی خواهد بارید و زمین روئیدنی را در دل خود نگاه نمی‌دارد.[۱]

۱- کتاب بحارالانوار جلد ۵۳ ص ۷۶

یا در کتاب کمال الدین و تمام نعمه از رسول خدا ﷺ منقول است که بعد از ظهور مهدی (عجل الله فرجه الشریف) تاریکی‌ها به روشـــنی مبدل خواهد شد و عدل در همه جا جاری خواهد بود و علم و دانایی فراگیر می‌شود و جای ظلم و نادانی را خواهد گرفت. اما این نکته ناگفته نماند که شکوفایی اقتصادی و اجتماعی جز ظهور آن بزرگوار دلیل دیگری هم دارد و آن فرهیختگی مردم اســـت که به‌واســـطه‌ی تعالیم آن امام عظیم الشـــأن (عجل الله فرجه الشریف) ایجاد خواهد شد. قیام مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) همان‌طور که اشـــاره شد، دارای بُعدی بسیار مهم اســـت و آن برکندن ریشه‌ی ظلم اســـت و همچنین گرفتن انتقام از ظالمان عالم. اشـــخاصی که به ناحق خون‌ریزی کردند و از همه مهم‌تر خون کســـانی را در زمیـــن جاری کردند که دعوی جز یاد حق و بیان امر الهی نداشـــته‌اند. یکی از این اشخاص که خون او به ناحق ریخته شد امام حسین علیه السلام است که گناهی جز بیان حقایق اســـلام ناب محمـــدی ﷺ و دعوت مردم به تعقل و هشدار به آن‌ها برای دوری از دام جهالت نداشته است که مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) از این ظلم و ظلم‌ها که بر انبیاء پیشین شده است انتقام خواهد گرفت و ظالمین را مؤاخذه خواهد کرد. این انتقام‌گیری که از افرادی است که بعضاً در دنیا نیستند، تداعی‌کننده همان اعتقاد شیعه به امر رجعت است. با توجه به مفاهیم آیات کتاب الله قرآن کریم،[1] رجعت، قیامتی کوچک است که در آن زبدگان از اهل ایمان و اهل کفر زنده خواهند شـــد و تحقق وعده‌ی الهی که

۱- آیات ۵۱ سوره‌ی مبارکه غافر و ۴۸ سوره‌ی مبارکه کهف و ۸۳ سوره‌ی مبارکه نحل

همان یاری مومنان و انبیاء علیهم‌السلام است را خواهند دید. خداوند کریم می‌فرماید:

«اِنّا لِنَنصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ ءامَنوُا فِی الحَیوهِ الدُنیا وَ یَومَ یَقُومُ الاَشهادُ»[۱]

«به‌درستی که ما رسولان خود و کسانی را که ایمان آوردند یاری می‌کنیم در این دنیا و در هر روزی که گواهان برخیزند.»

از مفهوم این آیه شریف استنباط می‌شود که باید تمامی انبیاء در دنیا یاری شوند و نیز تمامی کسانی که به حقیقت ایمان آورده‌اند و با توجه به بیان کلی موجود در آیه شریفه تمامی انبیاء باید یاری شوند یعنی عده‌ای از آن‌ها کفایت از کل آن‌ها را نمی‌کند و با توجه به آن‌چه ما از خداوند (جل و اعلا) می‌دانیم و خود آن را بیان فرموده است، او هرگز خلف وعده نمی‌نماید و تأکیدات موجود در آیه هم مؤید همین مطلب است. از امام صادق علیه‌السلام منقول است که ایشان می‌فرمایند: «اولین رجعت‌کننده حسین بن علی علیه‌السلام است»[۱] و نیز به رجعت دشمنان ایشان یعنی قاتلان آن بزرگوار نیز تصریح می‌فرمایند. باید توجه داشت که این عقیده بر خلاف مسئله تناسخ است که بنابر فرموده امام رضا علیه‌السلام معتقد به آن کافر است زیرا معاد را منکر شده است. اگر بخواهیم توضیحی مختصر در باب مسئله تناسخ را بیان داریم که در خور بحث باشد باید گفت این عقیده انحرافی بدین نحو است که بعد از مرگ روح انسان از بدن شخص وی به کالبد موجودی زنده و یا موجودی دیگر انتقال می‌یابد که اگر این انتقال به انسانی باشد آن را نسخ و اگر به حیوانی تعلق

۱- آیه ۵۱ سوره مبارکه غافر (مؤمن)

بگیرد آن را مسخ و چنان‌چه به جسم جمادی وارد شود رسخ نامیده می‌شود و در صورت متعلق شـدن به جسـم نباتی آن را فسخ می‌گویند. شاید بتوان خواسـتگاه این دیدگاه را در این طرز تفکر دانسـت که عده‌ای زندگی دنیا را ظرف رسـیدن به تمامی توانمندی‌های بشری می‌دانند در حالی‌که این طرز تفکر صحیح نیسـت و این جهان قابلیت آن را ندارد تا تمامی اسـتعدادهای بلقوه بشـری را به فعل رساند. لذاست که جهانی لازم می‌آید تا در آن جهان این اسـتعدادها شکوفا شود و قطعاً آن جهان باید دارای پارامترهایی شگفت باشـد. تفکری که تناسـخ را بست می‌دهد به دلیل دور بودن از منشأ وحی و اتکاء به عقل بشـری و یا به تعبیری اومانیسم است که می‌خواهد از نقصان‌ها فـرار کند ولی بیش‌تر در منجلاب ایـن کمبودهای جهان مادی فرو می‌رود. فلاسـفه و متکلمین اسلامی در ردّ این نظریه دلایلی را بیان فرموده‌اند. پس اگر نفسـی بعد از جدایی از بدن اول به بدن دوم که خودش هم دارای نفس و روح است تعلق بگیرد لازم می‌آید که دو نفس در یک بدن جمع شود و به تعبیر دیگر این بدن دوم اگر دارای نفس باشـد اجتماع دو نفس لازم می‌آید و این محال اسـت چون مسـتلزم کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است و اگر بدن دوم دارای نفس نباشـد لازم می‌آید که کمال و فعلیت به نقص و قوه برگردد و این نیز محال اسـت. اگر به این دلیل توجه کنیم شـاید قائلین به تناسخ بگویند درآیات قرآن هم روح در بعد از مراحلی به بدن جنین وارد می‌شـود پس روح به بدن کسی وارد شـده است که روحی نداشته است. اما

اگر روحی در بدن جنین باشد و روح دیگری بخواهد وارد شود صحیح نیست زیرا اجتماع دو روح در یک بدن محال است ولی در قسمت دوم سخن مطلب کاملاً پذیرفتنی است یعنی اگر روحی به تکاملاتی دست پیدا کند و بعد دوباره ما او را به بدنی بازگردانیم که مثلاً دوباره شروع کند، حتماً این بدن با آن روح کمال یافته مطابقت ندارد و همین عدم مطابقت موجب می‌شود که زندگی آن شخص نه تنها رو به کمال نرود بلکه همان کمالات روحانی هم از میان برود. اصلاً این مسئله عادلانه نیست که روحی که کمالی را به‌دست آورده را به خانه اول بازگردانیم بلکه باید این روح به جای دیگر انتقال یابد تا بتواند پله‌های ترقی را راحت‌تر طی کند. حال این مشکلاتی است که در انتقال روح به جسم آدمی پیش می‌آید، در صورت انتقال به جسم غیر آدم چطور؟ در این‌جا مسئله مشکل‌تر می‌شود زیرا در این نوع از نگاه برای روح هیچ حرکتی مورد تصور و توجه نیست. یعنی روح انسان در کالبد گیاه چه کاری را می‌تواند صورت دهد؟ هیچ عملی از او سر نخواهد زد که موجب بهبود وضعیت او شود. در دیدگاه اسلامی آن کس که در جهنم هم به سر می‌برد، با عذاب‌ها به نحوی تذکیه و تهذیب می‌شود و به‌سوی تعالی گام برمی دارد. البته نه کسانی که این توان را از خود سلب کرده‌اند یعنی توان تغییر را در درون خود از بین برده‌اند. در هر صورت تناسخ امری است که به هیچ نحو عقل پذیرای آن نیست و نقل هم با تمام توان آن را تقبیح می‌کند. در هر روی رجعت تناسخ نیست زیرا روح شخص به همان کالبد دنیایی او باز

می‌گردد مانند زنده شدن مقتول بنی اسرائیل که روح او به بدنش بازگشت و قاتل خود را معرفی نمود. آن‌چه در فرازهای پایانی دعای شریف نظر را بسیار جلب می‌کند نوعی از سـخن عاشـقانه گفتن با تمام پاکی‌ها و خوبی‌ها است که شـرح آن را هر دل با نوای خود می‌خواند و بس و پس از آن دعاهایی از قرآن کریم و مانند ابتدای دعا که شـخص خود را تسلیم قضای الهی معرفی می‌کند باز خود را به دست خداوند می‌سپارد و بیان می‌دارد که بنده‌ای است حقیر که چشم جز به رحم و رحمت خداوند خود ندارد و بس.

فهرست منابع

آیه ۱۲۴ سوره انعام

آیه ۷۹ سوره واقعه

آیه ۳۳ سوره احزاب

آیه ۱۲۴ سوره بقره

آیه ۱۹ سوره آل عمران

آیه ۱۲۳ سوره آل عمران

آیه ۱۲ سوره توبه

آیه ۶ سوره انفال

آیه ۵۱ سوره غافر

کتاب اکمل الدین

کتاب ادب فنای مقربان

تفسیر زیارت جامعه کبیره جلد ۵

حدیث صحیح سالم و بخاری جلدهای ۶ و ۸

بحارالانوار جلد ۱ ص ۸۲

بحارالانوار جلد ۵۳ ص ۷۶

جلد یک تفسیر المیزان ص ۲۰۹